تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

سيره ي امام رضا عليه‌السلام

نویسنده: امیر مهدی حکیمی

## پيشگفتار

انسان امروز، خود را در كوره راه هاي زندگي ماشيني و به دور از معنويت گم كرده است؛ و روح انساني و روابط عاطفي و اخلاق اجتماعي را به دست فراموشي سپرده و در برابر انبوه ظواهر فريباي دنياي جديد، سرگردان شده است؛ و زندگي آرماني و بي ظلم و ستم و تبعيض و دستيابي به كمال فردي و اجتماعي براي او، تنها آرزويي دست نيافتني گشته است.

در بحران اين زندگي، اميد آن دارد كه بر اين سرگرداني، چيره شود و راه درست زندگي را باز يابد و از اين راههاي پر پيچ و خم و ناهموار، در جست و جوي راهي بر آيد و به بزرگراه انساني برسد و خود را در مسير حقيقي زندگي قرار دهد. اين آرزوي بزرگ انسان، آن گاه دست يافتني است كه پاي در مسير انسان هاي بزرگ و راهنمايان راستين نهد و آن انسانهاي سترگ و معلمان بزرگ بشريت را در برابر ديدگان خود الگو و اسوه قرار دهد. و سيره و روش آنان را معيار زيست فردي و روش رابطه با انسانهاي ديگر قرار دهد.

بررسي و ژرف نگري در سيره و روش زندگي انسانهاي راستين و پيشوايان واقعي، روشنگر تاريك زار هاي زندگي سرشار از بيم و نگراني امروز انسان هاي جست و جو گر است. از اين رو مربيان و انديشمندان به اين شيوه دست مي يازند و با يادآوري سرشت ها و ويژگيهاي رفتاري انسان هاي نمونه، جامعه ها و نسل ها را به راهي روشن، رهنمون مي شوند. از اين رو مي نگريم كه دركتاب آسماني و منشور هدايت انساني، براي تربيت و راهنمايي انسان اين روش به كار رفته است و با بر شمردن ويژگي هاي رفتاري و عملي انسان هاي نمونه، تابلوهاي انسان سازي درخشاني را در برابر ديد انسان ها قرار داده است.

همچنين قرآن كريم، ابراهيم پيامبر عليه‌السلام را بردبار و شكيبا در برابر مشكلات و درد آشنا و فرمانبر دستورات خداوند مي خواند: (إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ) (1) «بي گمان ابراهيم بردبار دردمند فرمانبردار بود.» فداكاري هاي پيامبران و هدايت هاي خستگي ناپذير آنان بدون هيچ گونه چشم داشتي را چنين ترسيم مي كند: (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (2) «از شما براي اين پيامبري و رسالت، پاداشي نمي خواهم كه پاداش من، جز از پروردگار جهانيان نخواهد بود». انسان دوستي و سخت كوشي- براي نجات انسان- پيامبر بزرگ اسلام نيز چنين تصوير شده است: (طه \* ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى‌) (3) «اي پيغمبر، ما قرآن را از آن جهت بر تو نازل نكرديم كه به رنج افتي». همگامي و همدردي با مردم و مردم باوري راستين پيامبر، بدين سان روشن گشته است:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ). (4) هر آينه فرستاده اي از خود شما نزد شما آمد كه رنج كشيدن تان بر او سخت است و بر (گرويدن) شما (به اسلام) حريص است، و به مومنان رئوف و مهربان است. اينها و صدها نمونه ديگر كه در قرآن كريم بازگو شده است، براي آموزش راه و روش زندگي درست به همه مردمان و پديد آوري اين سرشت هاي انساني در روان نسلها به ويژه جوانان است.

پس جوانان و نوجوانان ما در اين دوران دشوار و سرشار از گرايشهاي مادّي بايد كه به چكاد هاي فرهنگ الهي و انساني نيك بنگرند و به بازشناسي راه و روش آنان همت گمارند و آن را ره توشه ي زندگي خويش سازند، تا در اين يخ زار تيره، گرمي و زيبايي زندگي انساني را لمس كنند و با وجدان ناب و سره ي انساني، ارزش هاي والا و برتر را در يابند.

اميد كه اين رساله ي كوچك بتواند گوشه اي از سيره و روشِ زندگي فردي و اجتماعي و ويژگي هاي الهي و انساني رهبري راستين، و امامي هدايتگر و چكادي از چكاد هاي بلند فرهنگ اسلامي و شيعي را به جوانان و نوجوانان بشناساند و اينان نيز با عمل بدين شيوه هاي الهي و انساني، جامعه ي آرماني خويش را پايه ريزي كنند و توان يابند تا در برابر تندباد يورشهاي ويرانگر غرب تجاوز گر نستوه بايستند و كيان معنوي و انساني خويش را استوارتر سازند.

امير مهدي حكيمي

 16 / 1 / 1382 مشهد مقدس

## سرشت هاي انساني

امام رضا عليه‌السلام به عنوان الگوي كاملي براي انسان ها- چه در دوران زندگي و حيات خود، و چه براي مردمان پس از خود- داراي سرشت هايي بود كه همگان را به شگفتي وا مي داشت و دوست و دشمن را فريفته و شيفته ي خود مي ساخت، بدان گونه كه همواره زيان به ستايش او مي گشودند و از بزرگي ها و سرشت هاي انساني او سخنها مي گفتند؛ و پيروان راستين امام، شخصيت او را نمونه و الگوي رفتاري خويش قرار مي دادند از اين رو آنان كه شيفته ي آن امام بزرگ اند، بايد بدان گونه باشند كه او بود و بدان سان زندگي كنند كه امامشان زيست و با معيارهاي رضوي خود را بسازند.

ابراهيم بن عباس گويد: هيچ گاه نديدم كه امام ابوالحسن الرضا عليه‌السلام كلمه اي به زيان كسي بگويد، و نه سخن كسي را پيش از پايان آن، قطع كند، و نه نياز كسي را كه مي توانست برآورد، بر نياورد. هيچ گاه نزد كسي كه در حضور او نشسته بود، پايش را دراز نكرد، و بر تكيه گاهي در برابر افراد تكيه نداد، به دوستان و كاركنانش، هرگز سخني ناشايست نگفت... و چنان بود كه هرگاه به خلوت مي رفت و سفره ي غذايش را مي گستردند، همه ي كاركنان و غلامان را بر سفره مي نشاند، حتي دربانان و مهتران را... و بسيار نيكي مي كرد و بسيار صدقه مي داد، و اين كار (دستگيري از بينوايان) را بيشتر در شبهاي تاريك انجام مي داد... (5).

اين خصلت ها و اخلاق هاي انساني بود كه حتي دشمنان او را تحت تأثير قرار مي داد و در برابر امام به فروتني وا مي داشت. مأمون در پاسخ به اعتراض عباسيان به ولايتعهدي امام مي گويد: درباره ي اين كه گفتيد، مأمون در بيعت خود، با ابي الحسن الرضا عليه‌السلام به تشيع گراييده است، به راستي مأمون به بيعت با او اقدام نكرد؛ مگر اينكه در امر او آگاه و بينا بود، و مي دانست در روي زمين كسي نيست كه فضيلتش از او آشكار تر، پاكدامني اش از او نمايان تر، و پرهيزگاري اش از او زيادتر، و زهد و بي ميلي او، به دنيا از او بيشتر باشد، و نيز از او وارسته تر، و در ميان خاص و عام، پسنديده تر، و در اجراي اوامر و نواهي از او سخت تر باشد. (6)

و اين نمونه اي از اعترافات دشمني است كه به شهادت آن امام بزرگ دست زد، و فضيلت آن است كه دشمن به آن زبان بگشايد.

## مهمان نوازي

مهمان نوازي، اخلاقي انساني و اسلامي است. روش و شيوه ي برخورد و رسيدگي به مهمان نيز بسيار مهم و ظريف مي باشد. در آيين ما كسي مؤمن است كه مهمانش را گرامي مي دارد، و مهمان نوازي از اخلاق هاي برتر و نيك شمرده شده است. همچنين مهمان نوازي و مهمان عامل بركت و افزايش نعمت ها است. پيشوايان ما نيز، خود با شيوه هاي عملي، اين درسها را به ما آموختند، آنگاه كه مهماني مي كردند با مهمان برخوردي بسيار انساني و عاطفي داشتند و نه تنها از آنان پذيرايي مي كردند؛ بلكه نيازهاي آنان را نيز برطرف مي ساختند.

امام رضا عليه‌السلام هنگامي كه مهماني بر ايشان وارد مي شد، با محبت با او برخورد مي كرد و او را گرامي مي داشت، به گونه اي كه مهمان به خود مي باليد و اين را مايه ي افتخار براي خويش مي دانست. احمد بن ابي نصر بزنطي گويد: امام رضا عليه‌السلام براي من مركبي فرستاد. من بر آن سوار شدم و به خدمت ايشان رفتم، و تا شب هنگام در خدمت امام عليه‌السلام بودم. آنگاه كه امام مي خواست برخيزد، به من فرمود: «نمي بينم كه شب بتواني راهي مدينه شوي». گفتم: آري، فدايت شوم. فرمود: «پس امشب را نزد ما بمان و سپيده دمان راه را در پيش گير و برو» - گفتم: فدايت شوم، چنين مي كنم. پس به خدمتكار خود فرمود: «رختخواب مرا براي او بگستران، و رو انداز مرا بر رويش بيفكن و بالش مرا زير سرش بگذار...». (7)

برخورد امام با مهمان اينگونه است كه حتي رختخواب خويش را براي او مي گستراند. امام رضا عليه‌السلام در برخوردي ديگر به دستوري بزرگ اشاره مي كند كه هميشه شايسته است، آسايش و راحتي مهمان را در نظر گرفت و از او انتظار كار و خدمتي نداشت: مهماني بر امام رضا عليه‌السلام وارد شد، و تا پاسي از شب، نزد آن حضرت نشسته بود و سخن مي گفت، در اين ميان چراغ رو به خاموشي گذاشت. مرد مهمان دست دراز كرد تا آن را رو به راه كند، امام عليه‌السلام او را از اين كار بازداشت، و خود به درست كردن چراغ پرداخت، و سپس فرمود: «إِنَّا قَوْمٌ لاَ نَسْتَخْدِمُ أَضْيَافَنَا؛ ما گروهي هستيم كه هرگز مهمان را به كار وا نمي داريم». (8)

## آراستگي

آراستگي و تميزي را همه مي پسندند و همه ي انسان ها به زيبايي و پاكي گرايش دارند. اين موضوع در تعاليم اسلامي و سيره و روش رهبران معصوم عليه‌السلام آموزش داده شده است كه در عين سادگي و پرهيز از اشرافي گري، پاكي و آراستگي ظاهري را رعايت كنند و افراد در جامعه ي اسلامي از سيمايي زيبا و دلپذير برخوردار باشند.

در اين موضوع، دو جريان انحرافي وجود دارد: نخست گرايش به اسراف كاري و پوشيدن لباس هاي گران قيمت است در برابر تهيدستي و بينوايي گروه هايي بسيار. ديگر، ژنده پوشي و سيمايي چندش آور داشتن و نا زيبا بودن به عنوان زهد و ساده زيستي كه اين هر دو در رفتار و روش امامان و حضرت امام علي بن موسي الرضا عليه‌السلام ديده نشده است.

آنچه از زندگي پيشوايان به ما رسيده است و آنچه آن انسان هاي نمونه در رفتار و سيره ي خويش انجام داده اند، الگو و نمونه ي والايي است براي آراستگي سيماي مردم و رعايت اصول زيبايي و بهداشتي و شكوه ظاهري جامعه ي اسلامي. از اين رو در رفتار امام رضا عليه‌السلام در تاريخ آمده است كه آن حضرت هميشه با ظاهري آراسته و زيبا در ميان مردمان ظاهر مي شد و همگان از ديدن ايشان لذت مي بردند.

روزي گروهي از صوفيان به حضور ايشان آمدند و به آن امام بزرگ چنين گفتند: اميرالمومنين مامون درباره ي امري كه خداوند بر عهده ي او گذاشته است، انديشيد و دريافت كه شما اهل بيت از تمامي مردم به امامت و پيشوايي امت سزاوارتريد.

سپس به اهل بيت، نظر انداخت، و دانست كه تو از همه ي آنان شايسته تري، به همين دليل بر آن شد تا امر خلافت را به تو بازگرداند. اكنون امت به پيشوا و رهبري نيازمند است، كه جامه اش خشن، طعامش ساده باشد، بر الاغ سوار شود و از بيمار عيادت كند.

امام كه تكيه داده بود، در اين هنگام، راست نشست و فرمود: يوسف منصب پيامبري داشت، قباي ابريشمي با تكمه هاي زر مي پوشيد، و در مجلس فرعونيان بر پشتي هاي آنان تكيه مي زد. واي بر شما جز اين است كه از امام، قسط و عدل خواسته شود؟ و اگر سخن گويد، راست گويد؛ و اگر حكم كند، بر قاعده ي عدل و داد باشد؟ و اگر وعده كند، انجام دهد. همانا خداوند لباس يا طعامي را حرام نفرموده است؛ و اين آيه را تلاوت فرمود: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ) (9) - «بگو چه كسي زينت الهي راكه براي بندگانش پديد آورد، و رزق پاكيزه ي او را حرام كرده است؟» (10).

آنان چون به ترك دنيا و زهد صوفيانه انحراف يافته بودند و زهد اسلامي را با آراستگي ظاهري ناسازگار مي دانستند، چنين گفتند. امام در پاسخ آنان، آيه ي قرآن را قرائت فرمود كه بايد از نعمت هاي خدادادي بهره برد و نيز بايد شكوه ظاهري جامعه ي اسلامي و انسان هاي دين باور نگه داشته شود و جامعه ي اسلامي از افراد تميز، منظم و آراسته تشكيل شود.

از اين رو اين چنين بود كه امام رضا عليه‌السلام هميشه خود را براي مردمان مي آراست و با ظاهري آراسته در ميان گروه ظاهر مي شد تا انسانها شاد گردند؛ و هرگاه در خلوت خويش به سر مي برد، زهد مي ورزيد و بر خود سخت مي گرفت. ابن عباد گويد: امام رضا عليه‌السلام در تابستان به روي حصير و در زمستان به روي پلاس مي نشست، و جامه ي خشن مي پوشيد، و هنگامي كه در ميان مردم، ظاهر مي شد، خود را مي آراست. (11)

اين همان صفات اولياي خداست كه ظاهر خود را براي لذت انسان ها در جامعه مي آرايند و با سيمايي دلپذير در جامعه حاضر مي شوند و شكوه ظاهري جامعه ي اسلامي را در حدي كه به اشرافيت و طاغوت گرايي چون شاهان روم و ايران نرسد، حفظ مي كردند؛ ليكن هيچ گاه از انسانها فراموش نمي كنند و در خلوت خويش چون آنان زندگي مي كنند. و از هرگونه آسايش طلبي و كام وري دوري مي گزينند. همانگونه كه لازم است انسان با سيمايي آراسته در جامعه حضور يابد، در خانواده نيز اين آراستگي بسيار ضروري است، تا همگرايي و دوستيها در كانون خانواده استوارتر گردد و جاذبه ها ژرف تر و افزون تر و زمينه ي پاكدامني در خانواده بيشتر فراهم گردد.

ابن جهم گويد: نزد امام رضا عليه‌السلام رفتم و او موهايش را رنگ سياه زده بود. گفتم: فدايت شوم، با رنگ سياه موهايت را رنگ كردي؟ فرمود: «در رنگ آميزي مو، پاداش است. رنگ كردن مو و آراستگي و آمادگي (با آراستن ظاهر) از چيزهايي است كه پاكدامني زنان را افزون مي سازد؛ و زنان، پاكدامني را رها كردند؛ چون همسرانشان خود را براي ايشان آماده نكردند.» (12)

## داناترين مردمان

رهبري و پيشوايي انسانها، هميشه به دست پيامبران و حكيمان و عالمان بزرگ بوده است و اكنون نيز اگر جامعه ي بشري بخواهد به سامان برسد، بايد چنين باشد. بي گمان اگر مردمان بخواهند از نا آگاهي و ناداني رهايي يابند و در پرتو دانش و بينش به شايستگي برسند، بايد رهبران و زمامداراني انديشمند و دانا داشته باشند و نيازهاي مادي و معنوي انسانها را بدانند تا پاسخ گوي اين نيازها باشند و راه درست را براي انسان ها روشن كنند.

رهبران و پيشوايان راستين جامعه ي بشري اگر آگاه ترين مردمان نباشند و به تمامي نيازهاي بشري و جامعه هاي انساني و راههاي سعادت انساني آگاه نباشند، نمي توانند به زندگي مردمان سامان بخشند و هماي سعادت را بر سر آنان سايه گستر كنند. امامان شيعه به عنوان آگاه ترين انسانها در تمامي دوران ها شناخته شده اند و همگان از عالمان تا جاهلان به علم ايشان اعتراف كرده اند. و مورد مراجعه ي همه ي انديشمندان و جست و جو گران قرار داشته اند. امام رضا عليه‌السلام نيز به عالم آل محمد معروف بود و چنان بود كه همگان به آگاهي و علم درياسان او اعتراف داشتند، و وي را عالم ترين و دانشمندترين مردمان روزگار مي دانستند و هيچ عالمي را بر وي برتري نمي دادند.

اباصلت هروي گويد: من از امام علي بن موسي الرضا عليه‌السلام دانشمندتر و عالم تر نديدم؛ و هيچ عالمي او را ديدار نكرد، مگر اينكه همين را مانند من شهادت داد، مأمون گروهي از دانشمندان اديان مختلف، و فقيهان و متكلمان اسلام را در جلساتي گرد آورد، تا با امام به بحث وگفت و گو بنشينند، ليكن همگي مغلوب علوم سرشار آن حضرت شدند، و به فضل و برتري او گواهي دادند و به ناتواني خويش اعتراف كردند. (13)

امام عليه‌السلام خود نيز از اين حقيقت پرده بر مي دارد: من در حرم پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مي نشستم. دانشمندان در مدينه زياد بودند، چون يكي از آنها در مسأله اي ناتوان مي شد، همگي به من اشاره مي كردند و مسائل را نزد من مي فرستادند، و پاسخ آنها را مي دادم. (14)

امام رضا عليه‌السلام نه تنها در مدينه مرجع نهايي پاسخ گويي به مسائل علمي بود؛ بلكه در تمامي سرزمين پهناور اسلامي مورد رجوع دانشمندان و فرهيختگان قرار داشت و توده هاي مردم نيز براي پرسشهاي خويش به ايشان روي مي آوردند، و اينگونه بود كه در طول مسير حركت از مدينه تا مرو، امام عليه‌السلام به هر كجا كه گام مي نهاد، مردمان به دور او گرد مي آمدند و مسائل گوناگوني را از ايشان مي پرسيدند و پاسخ مي گرفتند. رجاء بن ضحاك كه مأمون او را براي آوردن امام رضا عليه‌السلام به مرو، به مدينه فرستاده بود، چنين مي گويد:

به خدا سوگند، من مردي را در برابر خدا پرهيزگار تر از او نديدم. همچنين كسي را نديدم، كه بيش از او، در تمام اوقاتش، به ياد خدا باشد. و بيشتر از او از خدا بترسد...، آن حضرت در هيچ شهري وارد نمي شد، مگر اينكه مردم از هر سو به او رو مي آوردند، و مسائل دين را از آن امام عليه‌السلام مي پرسيدند، و آن حضرت نيز به آنان پاسخ مي دادند، و حكمت هاي بسياري براي آنها از پدرانش، از امام علي عليه‌السلام و از پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بازگو مي كرد.

هنگامي كه از اين سفر بازگشتم و نزد مأمون رفتم، از چگونگي حال آن حضرت در طول راه پرسيد، او را به آنچه در شب و روز و اوقات، توقف و حركت از آن امام ديده بودم آگاه كردم، مأمون گفت: آري، اي پسر ضحاك، اين (علي بن موسي الرضا) بهترين و داناترين و عابدترين مردم روي زمين است. (15)

امام عليه‌السلام آنگونه بود كه هر آنچه از او مي پرسيدند، پاسخ مي گفت و مسأله اي نبود كه وي به آن آگاه نباشد و پرسشي نبود كه وي پاسخ نگويد. ابراهيم بن عباس گويد: من نديدم كه از امام رضا عليه‌السلام پرسشي شود كه او، آن را نداند؛ و داناتري از او، به آنچه تا زمانش، بر روزگار گذاشته است، نديدم. مأمون با طرح مسائل بسيار و پرسش از هر چيزي، آن حضرت را مي آزمود، و امام عليه‌السلام او را پاسخ مي فرمود، در حالي كه تمامي پاسخهاي آن حضرت از قرآن گرفته شده و به آن مستند بود. (16)

دانش امام چنان گسترده بود كه انسانها را به شگفتي وا مي داشت تا آن جا كه برخي حساس شده بودند و كنجكاوي مي كردند و چنين گمان برده بودند كه ايشان از پيامبران الهي هستند.

سليمان جعفري گويد: در خدمت امام رضا عليه‌السلام بودم، خانه ايشان از اصناف مردمان پر بود و هر يك، از آن حضرت پرسشها مي كرد و پاسخهاي مناسب مي شنيد. من چون اين حال شگفت و اين گستردگي و دانش شگفت آور را ديدم كه از حد و توان بشر بيرون بود؛ نگران شدم و با خود گفتم: شايسته اين است كه ايشان از پيامبران الهي باشند.

در اين هنگام آن حضرت شتابان رو به من كرد و فرمود: اي سليمان، ائمه ي هدي همگي حليم و بردبار و دانايند و مردم نادان ايشان را پيغمبران مي دانند و حال آن كه پيغمبر نيستند. (17)

همچنين محمدبن عيسي يقطيني نيز درباره ي تعداد مسائلي كه امام پاسخ گفته اند و او جمع آوري كرده است چنين مي گويد: من از مسائلي كه از آن حضرت سؤال شده بود و امام پاسخ گفتند، هجده هزار مسأله جمع آوري كرده ام. (18)

امام رضا عليه‌السلام به تمامي لغات و زبانهاي مردمان و ملتها آگاهي داشتند و هر قومي را به زبان و گويش خودش راهنمايي و هدايت مي كردند و با هر كس به زبان خود او سخن مي گفتند. آري، امام با زبان پارسي و هندي و تركي و... سخن مي گفتند و اين نيز همگان را به شگفت وا مي داشت كه ايشان چگونه به تمامي لغات و زبانها آگاه است و با هر كسي به زبان خود او سخن مي گويد.

اباصلت هروي گويد: علي بن موسي الرضا عليه‌السلام با مردمان به لغات و زبانهاي ايشان سخن مي گفت. به خدا سوگند، امام رضا عليه‌السلام فصيح ترين و داناترين مردمان بود به هر زباني و هر لغتي. روزي به آن حضرت عرض كردم از معرفت و آگاهي شما به هر زبان و لغتي در شگفتم! امام فرمود: اي اباصلت، من حجت خداوند بر خلق او هستم و نمي شود كه كسي حجت خدا بر خلق او باشد، ليكن بر لغات و زبانهاي ايشان آگاه نباشد. (19)

امام عليه‌السلام افزون بر علم به لغات و زبان هاي گوناگون، به زبان حيوانات نيز آگاه بود و با آنان سخن مي گفت و پناهگاه آنان بود و اين نيز از نشانه هاي پيشوايان راستين است. سليمان جعفري گويد: در باغي كه مخصوص امام رضا عليه‌السلام بود در خدمت ايشان بودم.

در اين هنگام گنجشكي بيامد و در حضور مبارك امام بيفتاد و سخت فرياد كرد و اضطراب نمود (زياد جيك و جيك كرد و بال و پر زد) امام به من فرمود: مي داني اين گنجشك چه مي گويد؟ عرض كردم: خير، نمي دانم. فرمود: مي گويد ماري مي خواهد جوجه هايم را در آشيانه ام بخورد، هم اكنون برخيز و اين عصا را بگير و به آن جا وارد شو و آن مار را بكش. پس آن عصا را گرفتم و به آن خانه رفتم و ماري را بديدم كه در آن جا مي گردد، و من آن را بكشتم. (20)

اين است گستره ي دانش امام عليه‌السلام و اين چنين بايد باشند راهنمايان راستين بشري.

## تهاجم فرهنگي

يكي از رسالت هاي اصولي و ارزشمند پيامبران و جانشينان راستين شان، هدايت علمي، فكري و فرهنگي جامعه ي بشري است، و رشد و شكوفايي خرد انسانها از برنامه هاي اساسي آنها قرار دارد كه در تمامي دوران رهبري خويشي به اين موضوع حياتي توجه داشته اند و در راه آن از هيچ كوششي فروگذار نكرده اند.

امامان شيعه عليه‌السلام نيز همانند پيامبران الهي و پيامبر بزرگوار اسلام براي تكامل معنوي و عقلي و فرهنگي آدميان به تلاشهايي توان فرسا دست يازيدند و در راه اين هدف از هر شيوه و وسيله اي استفاده كردند.

در مقابل اين هدايتگري ها وكمال جويي هاي انساني، خلفاي اموي و عباسي از روزهاي آغازين دولتشان با اين مانع بزرگ روبه رو گرديدند كه با رشد فرهنگ اسلامي و افزايش فكر و فرهنگ جامعه و گسترش آگاهي و بيداري در ميان مردمان با مشكلات اساسي روبه رو خواهند شد؛ و اگر فكر و فرهنگ در جامعه گسترش يابد و بيداري وجدان توده هاي انساني فراگير شود، دستگاههاي ستم باره و خودكامه با موانعي سرسخت روبه رو خواهند گشت؛ و آن انسانهاي بيدار و راه شناخته و دشمن شناس هستند كه بر همه ي موانع پيروز مي گردند و در برابر همه ي خودخواهان و سلطه طلبان مي ايستند و مانع سلطه و نفوذ آنان مي گردند.

به اين جهت خلفاي اموي و عباسي بر آن شدند تا در مقابل فرهنگ واقعي قرآني و اسلامي براي خامي و نا آگاه نگاه داشتن مردمان بكوشند و در برابر فرهنگ زندگي ساز اسلامي، فرهنگ بدلي و صوري بسازند.

براي اين مقصود از فرهنگ هاي بيگانه استفاده كردند و فلسفه ها و مسائل كلامي و انديشه هاي اديان و مذاهب ديگر را ترجمه كردند و در جامعه ي اسلامي رواج دادند و شبهات بسياري را در ذهن توده هاي مردم وارد ساختند. توده ها را به سوي اين افكار سوق دادند و تشنگي روان جامعه را بدين گونه فرو نشاندند؛ و هدف اصلي آنان، روي برتافتن مردم از فرهنگ تعاليم ناب اسلامي بود و دلخوش كردن به آموزش هايي كه نه به كار دنياي شان مي آمد و نه به كار آخرتشان. (21)

امام رضا عليه‌السلام كه در دوران اوج اين فرهنگ سازي دروغين و تهاجم بزرگ فرهنگي به آموزش هاي اسلامي و شيعي قرار داشت، همانند امامان ديگر به مبارزه با اين تهاجم گسترده دست زد و با مناظره وگفت و گو با بزرگان اديان و مذاهب و فيلسوفان و متكلمان و... در هر زمان و هر مكاني (در مدينه، مكه، بصره، كوفه، مرو و خراسان) به آموزش و گسترش انديشه هاي اسلامي و باورهاي حقيقي قرآني پرداخت و به انديشه هاي وارداتي و بيگانه پاسخ مي داد، بدين گونه كه انديشمندان به نادرستي انديشه هايشان اعتراف كرده اند، و اين چنين درستي آموزش هاي قرآني و انديشه هاي راستين شيعي را براي همگان آشكار مي كرد و روشن مي ساخت هركه جوياي تعاليم اسلامي است، با بد آن را از مفسران واقعي و حقيقي قرآن فراگيرد.

امام رضا عليه‌السلام در مجموعه ي گفتمانهاي خود با متفكران مذاهب و مكتب ها تمامي نقشه هاي خلفا را نقش بر آب كرد، و جويندگان راستين علوم الهي را آگاه ساخت كه علم حقيقي را از درس آموزان مدرس وحي بياموزند. اكنون بنگريد به آنچه در مرو اتفاق افتاد و مأمون، خليفه ي عباسي براي اينكه علم امام رضا عليه‌السلام را زير سوال ببرد؛ بزرگان مذاهب، اديان و دانشمندان و فيلسوفان و متكلمان بزرگ را گرد آورد تا با امام مناظره وگفت و گو كنند.

به گمان اينكه امام عليه‌السلام در پاسخ آنها در خواهد ماند و از گرايش توده ها به او كاسته خواهد گشت. حسن بن محمد نوفلي هاشمي گويد: آنگاه كه امام رضا عليه‌السلام به مرو وارد شد، مأمون به وزير خويش، فضل بن سهل گفت تا بزرگان اديان و انديشمندان روزگار را گرد آورد تا با امام به بحث وگفت و گو بنشينند.

فضل بن سهل چنين كرد و جاثليق- بزرگ مسيحيان- و رأس الجالوت- بزرگ يهود- و روساي صائبين- ستاره پرستان- و هربد اكبر- بزرگ زرتشتيان- و فيلسوفان و متكلمان و... را فرا خواند و در مجلسي گرد آورد. مأمون به فضلي بن سهلي آفرين گفت و او را تشويق كرد؛ و به اين عالمان و دانشمندان و فيلسوفان و... گفت: من شما را براي آن گرد آورده ام، تا با پسرعموي من- امام رضا عليه‌السلام - كه از مدينه بر من وارد شده است، مناظره كنيد.

پس صبحگاهان همگي نزد من حاضر شويد و هيچ يك از شما سرباز نزنيد. حسن بن محمد نوفلي گويد: ما در خدمت امام ابوالحسن الرضا عليه‌السلام بوديم، كه ناگهان ياسر خادم وارد شد وگفت: اي سيد و آقاي من، خليفه به شما سلام مي رساند و چنين پيام داده است كه: برادرت فدايت شود، فرهيختگان و انديشمندان و رهبران اديان و متكلمان و... از تمامي ملتها در اين جا گرد آمدند، اگر دوست مي داري با آنان گفت و گو كني، صبحگاهان نزد من آي و اگر دشوار مي باشد به خود سختي مده، ما نزد تو مي آييم و اين براي ما آسان است.

حضرت فرمود: به مأمون بگو من خواسته ي تو را مي دانم، و صبحگاهان در مجلس تو حاضر مي شوم. نوفلي گويد: چون ياسر خادم رفت، حضرت روي به من كرد و گفت: از اينكه مأمون اينان- دانشمندان، بزرگان مذاهب و اديان و... - را چنين گرد آورده است به نظرت چه مي رسد؟ گفتم: فدايت شوم، مي خواهد شما را امتحان كند و دوست دارد ميزان علم و دانش تان را بفهمد اما به خدا سوگند، روش بدي را در پيش گرفته است.

امام رضا عليه‌السلام فرمود: روش او چيست؟ عرض كردم: اصحاب كلام و مجادله بر خلاف علما مي باشند، آنها اهل انكار هستند و اگر براي آنها دليل بياوري كه خداوند تعالي واحد است، مي گويند ثابت كن و همچنين اگر بگويي محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله رسول خداست مي گويد رسالت او را ثابت كن. و تا آن جا چنين مي گويند تا شخص سرگردان شود و هر چه با حجت و دليل، گفته ي آنها را باطل كني، مغالطه مي كنند تا بدان جا كه شخص از گفته خود دست بردارد.

پس فدايت شوم، از آنها دوري كن. حضرت، لبخندي زد و فرمود: اي نوفلي! آيا مي ترسي كه دلايل مرا باطل كنند؟ عرض كردم: نه به خدا سوگند، من هرگز چنين گماني درباره ي شما نمي برم. اميدوارم حق تعالي شما را بر آنها پيروز گرداند. امام فرمود: اي نوفلي! آيا دوست داري بداني مأمون چه وقت از عمل خويش پشيمان مي شود؟ عرض كردم: آري؟ امام فرمود: آنگاه كه دلايل مرا در برابر اهل تورات با تورات شان و در برابر انجيل باوران با انجيل شان و در برابر اهل زبور با زبور شان و با صائبين با منطق خودشان و با زرتشتيان با زبان فارسي و با رومي ها با زبان رومي و... بشنود. پس آنگاه كه زبان هر گروهي را ببندم (پاسخ استواري به آنان بدهم) و نادرستي دلايل آنها را آشكار سازم و هر يك از گفته ي خويش دست بردارند وگفته ي مرا بپذيرند؛ در آن وقت مأمون آگاه مي شود كه آنچه در سر داشته است پوچ بوده و هرگز به مقصود خويش دست نخواهد يافت. آنگاه است كه پشيمان مي شود.

سپيده دمان فرا رسيد و همگان از اميران لشكر و بني هاشم و مردم و... در مجلس مأمون گرد آمدند. آنگاه حضرت وضو گرفت و شربتي آشاميد و به مجلس وارد شد و با مأمون به گفت و گو پرداخت تا آنگاه كه مأمون روي به جاثليق كرد وگفت: اي جاثليق! اين پسر عم من، علي بن موسي بن جعفر عليه‌السلام است و از فرزندان فاطمه (س) دختر پيامبر ما و علي بن ابي طالب عليه‌السلام است كه من دوست دارم با او به گفت و گو و مناظره بپردازي و با انصاف رفتار كني... (22).

اين مناظره ها وگفت و گوها ادامه يافت تا آن جا كه امام هر يك از انديشمندان و فيلسوفان و متكلمان و... را با برهان و دليل قانع ساخت و مطلب را براي همگان آشكار كرد و هريك از آنها گفته هاي امام را پذيرفتند و دست از دلايل و عقيده ي خويش برداشتند. (23).

اين جا بود كه مأمون پشيمان شد و به هدف خويش دست نيافت و تمامي رشته هاي او پنبه شد و گستره ي دانش و ژرفاي امام بر همگان آشكار گشت و انديشه هاي وارداتي كنار زده شد. اين بود تصوير كوتاهي از چگونگي مبارزه ي امام رضا عليه‌السلام با تهاجم فرهنگ هاي بيگانه كه با نقشه ي خلفاي ستمگر ترتيب داده شده بود.

## نماز اول وقت و اهميت آن

نماز، ركن اساسي دين است و ستون خيمه ي اسلام و معراج مومنان و راز و نياز خداجويان و زمزمه ي عاشقان. نماز زمينه ي شكوفايي راستي و درستي و بازدارنده ي از كژي و نادرستي است. نماز آرامش و سكون و امنيت رواني را پديد مي آورد و زمينه ي زدودن هرگونه دلهره، بيم و نگراني است. از اين رو در تعاليم اسلامي از اهميت نماز و نقش حياتي آن حتي در زندگي اين دنيايي انسان، بسيار سخن رفته است؛ و بر پا داري آن با آداب و شرايط ويژه، مورد تأكيد قرارگرفته است و رعايت زمان مناسب و در اول وقت، لازم شمرده شده است؛ به ويژه به جماعت برگزار كردن آن. به خاطر اهميت موضوع، پيشوايان دين در روش و سيره ي خويش نيز به اين مهم توجه ويژه اي داشته اند، تا براي ديگران اهميت نماز، نيك روشن شود.

در زندگي پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و امامان عليه‌السلام مي نگريم كه در همه ي حالات و در سخت ترين شرايط و در روزگار سختيها و پيش آمدهاي سنگين از نماز و وقت آن غفلت نمي كردند و در حساس ترين كارها نخست به انجام نماز مي پرداختند. نيم روز عاشورا و بر پا داري نماز پيشواي شهيدان، حضرت امام حسين عليه‌السلام نمونه اي از اين سيره ي مهم اسلامي درباره ي نماز است. حضرت امام علي بن موسي الرضا عليه‌السلام نيز در سيره ي خود و در موارد بسياري، اهميت اين موضوع را نشان دادند:

ابراهيم بن موساي قزار گويد: روزي در خراسان در مسجد، در خدمت امام رضا عليه‌السلام بودم. بر چيزي كه از آن حضرت مي خواستم اصرار كردم. در اين هنگام امام براي پيشواز يكي از جماعت طالبيين (24) بيرون رفت. در راه وقت نماز شد، و امام به جانب ساختماني كه در آن جا بود روي آورد و در زير صخره اي كه در نزديكي آن ساختمان بود، فرود آمد. و تنها من در خدمت ايشان بودم. ايشان فرمود: اذان بگو. عرض كرد: منتظر باشيد تا اصحاب به ما بپيوندند. امام فرمود: «غفر الله لك! لا نوخرن صلوه عن اول وقتها الي آخر وقتها من غير عله، عليك ابدا باول الوقت؛ خداوند، تو را بيامرزد! هرگز نماز را از اول وقت آن، به آخر وقت آن، بدون علت به تأخير ميفكن، هيچ گاه اول وقت را از دست مده.»

پس اذان گفتم و نماز خوانديم. پس از نماز، دوباره آن را كه از حضرت مي خواستم، يادآور شدم. در آن هنگام امام با تازيانه اش خاك ها را كمي كنار زد، ناگاه از زير خاك ها سكه اي از طلاي ناب پديدار گشت، امام عليه‌السلام آن را برداشت و فرمود: اين سكه ي طلا را بگير، خداوند براي تو در آن بركت قرار دهد و از آن سود ببري و آنچه را ديدي پنهان كن. ابراهيم گويد: خداوند براي من، در آن سكه بركت فراوان قرار داد، آن چنان كه در خراسان لوازم زيادي خريدم كه قيمت آنها به هفتاد هزار دينار طلا مي رسيد. و من از همه ي همگنان خود توانگر تر و ثروتمندتر شدم. (25)

رويداد ديگري در زندگي آن امام بزرگ به ثبت رسيده است كه اهميت بسيار بالا و حياتي نماز اول وقت را روشن مي سازد. امام در آن روزها كه مأمون جلسه گفت و گو و مناظره (26) تشكيل داده بود و امام عليه‌السلام را با عالمان بزرگ اديان و مذاهب و مكاتب فلسفي به بحث واداشته بود و امام با عالمان مسيحي و متكلمان و فلسفه دانان به گفت و گو مي پرداخت.

عمران صابي كه از عالمان بزرگ و متكلمان به نام زمان بود چنين گفت: اي عالم و داناي مردم، اگر چنين نبود كه تو همگان را به پرسش و سوال فرا خواندي، من هرگز از تو پرسشي نمي كردم. من به كوفه و بصره و شام و جزيره العرب رفته ام، و با متكلمان و سخنوران و دانايان زمانه ديدار داشته ام و هنوز كسي را نديده ام كه براي من ثابت كند يگانه اي را كه غير او وجود نداشته باشد (خداي يكتا) و به يكتايي و يگانگي خود استوار باشد.

حال اجازه مي دهي كه از تو سوال كنم؟ حضرت فرمود: اگر در اين جماعت كسي عمران صابي باشد، تو هستي؟ عرض كرد: بلي من عمران صابي ام. حضرت فرمود: بپرس اي عمران، ولي با انصاف باش و از سخن سست و بي دليل و ناحق دوري جوي. گفت: اي سيد و آقاي من به خدا سوگند، چيزي جز آن نخواهم كه براي من امري را ثابت كني و من به آن بگروم و از آن در نگذرم. آنگاه عمران صابي سوالاتش را پرسيد و امام رضا عليه‌السلام به تمامي آنان پاسخ فرمود. (27)

در ميانه ي گفتمان امام با عمران صابي، وقت نماز فرا رسيد، امام رو به مأمون كرد و فرمود: هنگام نماز است. عمران عرض كرد: سرور من، بحث مرا قطع مكن، چرا كه دل من آماده ي پذيرش سخنانت شده است. حضرت فرمود: نماز مي گزاريم و به گفت و گو باز مي گرديم. پس امام و مأمون از جاي برخاستند. امام در داخل خانه نماز گزارد و مردم در بيرون، پشت سر محمد بن جعفر نماز گزاردند.

نماز كه به پايان رسيد، امام به مجلس بازگشتند و عمران صابي را خواستند و فرمودند، بپرس اي عمران. و باز همچنان عمران پرسشهايش را مطرح مي كرد و امام پاسخ مي دادند و پس از پاسخ مي گفتند: (پاسخ سؤالت را) دريافتي. او پاسخ مي گفت: آري اي مولاي من، خوب فهميدم. و در پايان اين گفت و گو كه به طول انجاميد، عمرال صابي به راه راست هدايت شد و شهادتين بگفت و رو به قبله به سجده افتاد و اسلام آورد و... (28).

اين روش و سيره ي آن پيشوايان بزرگي انسانيت است كه هر كاري را گر چه بسيار با اهميت باشد، بر نماز اول وقت پيش نمي دارند؛ حتي در بزرگترين مجالس و مهم ترين امور و كارها، دست از كار مي كشند و نخست نماز مي گزارند و سپس كار را انجام مي دهند. و اين آموزشي است به همه ي رهروان راه امامان كه اهميت نماز را نيك دريابند و چنين رفتار كنند كه امامشان رفتار كرد.

## نماز عيد فطر

جريان نماز عيد فطر، و رويدادهاي آن از رخدادهاي بسيار مهم در دوران ولايتعهدي امام رضا عليه‌السلام است. در اين رخداد، مأمون از نيت پليد خويش پرده برداشت و بر همگان روشن شد كه مأمون قصد دارد امام را از چشم مردم بيندازد و در اين راه به هر كاري دست مي زند. امام رضا عليه‌السلام نيز در عين حال كه در محاصره ي حاكم فاسد زمانه ي خويش بود، به روشنگري مي پرداخت و بدعت هايي را كه در ساليان دراز، خلفاي ظلم در دين گزارده بودند بر ملا مي ساخت و سنت هاي الهي و نبوي و علوي را به همگان مي آموخت و شيوه ي برگزاري نماز و عبادات اجتماعي را آموزش مي داد.

جريان اين نماز چنين بود: مأمون براي امام رضا عليه‌السلام پيغام فرستاد كه نماز عيد را بگزارد و خطبه بخواند تا دلهاي مردم. آرامش يابد و مراتب فضل وكمال امام را بشناسند؛ و دلهاشان بر اين دولت فرخنده (ولايتعهدي امام رضا عليه‌السلام) آرام گيرد.

امام رضا عليه‌السلام كسي را نزد مأمون فرستاد كه به مأمون يادآوري كند، شرط هايي كه براي پذيرش ولايتعهدي مورد قبول قرارگرفت يكي اين بود كه مرا از امامت نماز معاف داري. مأمون در پاسخ گفت: مي خواهم بدين گونه دلهاي مردم و سپاهيان و چاكران را استوار سازم كه اطمينان يابند و به فضيلت هايي كه خداي تعالي تو را بدان فضايل برتري بخشيده است، اقرار كنند. از اين دست سخنان رد و بدل شد و مامون اصرار زيادي ورزيد.

امام رضا عليه‌السلام به او گفت: اگر مرا از اين كار معاف داري خوش تر دارم و اگر معاف نداري من براي نماز چنان بيرون خواهم رفت كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و امير مؤمنان علي بن ابي طالب عليه‌السلام بيرون رفتند. مأمون گفت: هرگونه خواهي رفتار كن.

آنگاه مأمون دستور داد فرماندهان و حاجبان و مردم و... سحرگاه پيش از وقت بر در خانه ي امام ابوالحسن الرضا عليه‌السلام گرد آيند. مردم از زن و مرد وكوچك و بزرگ در كوچه ها و بام ها نشسته بودند و تمام فرماندهان و سپاهيان بر در خانه ي امام عليه‌السلام گرد آمدند و سوار بر مركب هاي خويش ايستادند تا خورشيد دميد.

چون خورشيد بر آمد امام رضا عليه‌السلام غسل كرد و دستار سپيدي بر سر نهاد و پاره اي از دنباله ي آن را بر سينه خويش افكند و بقيه را بر ميان كتفش آويخت و اندكي عطر زد و دامن بر ميان بست. آنگاه ياران و اطرافيان خود را فرمود كه همچنان رفتار كنند. سپس عصايي به دست گرفت و بيرون آمد و ما در برابر او بوديم، و او پاي برهنه بود و پايين جامه اش را تا نيمه ساق بركشيده و دامن بر ميان بسته بود. پس چون (در صحن خانه) ايستاد و ما در برابر او مي رفتيم، سر خود را به آسمان برداشت و چهار نوبت تكبير گفت كه ما پنداشتيم آسمان و زمين و در و ديوار با او هماوايي مي كنند.

فرماندهان و مردم خود را آراسته بودند و در حالي كه اسلحه بر خود آويخته داشتند و به بهترين گونه خود را آماده كرده بودند، بر در خانه انتظار مي كشيدند. پس چون بدين هيئت و با پاي برهنه و دامن بر ميان زده به آنها روي آورديم و امام رضا عليه‌السلام هويدا شد، لختي بر در خانه ايستاد و گفت: «الله اكبر، الله اكبر،... خدا بزرگتر است بر آنچه ما را راهنمايي كرد. بر آنچه ما را از جانداران روزي فرمود. و الحمدلله بر آنچه ما را بدان آزمود». و بدين سخنان بانگ برداشت و ما نيز آواي خود را بلند كرديم. شهر مرو از گريه به لرزه در آمد.

پس سه نوبت همچنان بگفت: «الله اكبر، الله اكبر، الله اكبر علي ما هدانا، الله اكبر علي ما رزقتنا من بهيمه الانعام و الحمد لله علي ما ابلانا». و چون فرماندهان و سپاهيان وي را بر آن صورت بديدند و بانگ تكبيرش بشنيدند، همه خويشتن را از مركب ها بر زمين افكندند و كفش ها از پاي پرتاب كردند و نيكو حال تر آنان آن كسي بود كه دشنه اي همراه داشت و به فور بدان بند پاي افزار (كفش) خود را مي گسست و آن را از خويش جدا مي كرد و پاي برهنه مي شد.

 مرو يكسره شور و فغان شد و مردم از گريستن و شيون، ياراي خود داري نداشتند. پس امام ابوالحسن الرضا عليه‌السلام همچنان گام برمي داشت و به هر ده گامي مي ايستاد و چهار نوبت تكبير مي گفت و ما مي پنداشتيم آسمان و زمين و در و ديوار با او هم صدا مي شوند.

اين خبر به مامون رسيد و فضل بن سهل، ذوالرياستين به او گفت: اميرمؤمنان اگر ابوالحسن الرضا عليه‌السلام بدين گونه به نماز گاه (مسجد) رسد، مردم بدو فريفته مي شوند، و ما همگي بر خون خويش بترسيم، رأي درست آن است كه از او بخواهي تا باز آيد.

مأمون كسي سوي امام عليه‌السلام فرستاد و به وي گفت: كه تكليف دشواري بر او كرده است و نمي خواسته او را چنين به رنج افكند! و اينك از وي مي خواهد كه (رخصت فرمايد) همان كس كه همواره بر مردم نماز مي گزارد همچنان نماز عيد را به جاي آورد. پس امام ابوالحسن الرضا عليه‌السلام فرمود كه كفش او را بياورند و آن را به پاي كرد و بازگشت. كار مردم آن روز پريشان شد و نماز عيد شان سامان نيافت. (29)

و بدين گونه ها امام گرچه نماز نگزارد؛ ليكن سادگي و بي آلايشي و فروتني در نماز عيد را به همگان آموخت و بر نمازهاي خلفاي بيداد كه سراسر تشريفات و ظاهرسازي بود خط سرخ كشيد و غير اسلامي بودن روشهاي مأموني را آشكار ساخت.

## سرگذشت شيفتگي

مسير حركت امام رضا عليه‌السلام از مدينه تا مرو، بيانگر بسياري از واقعيت هاي تاريخي است. مأمون كه نمي خواست امام در طول راه با شيعيان برخورد كند و با ايشان تماسي داشته باشد، دستور داده بود تا امام را از راه بصره، اهواز و فارس به مرو بياورند، نه از راه قم؛ زيرا از اين ترس داشت كه شيعيان پيرامون امام گرد آيند و نگذارند امام به مرو رود و تمامي نقشه هاي شوم او نقش بر آب شود و از سوي ديگر، امام در مركز شيعيان قرارگيرد و مورد توجه همگان شود.

با تمام اين حيله ها و نقشه ها باز هم رويدادهاي شگفت آوري در تمام مسير حركت امام رخ داد كه تاريخ آنها را به ثبت رسانده است و هيچ گاه به دست فراموشي سپرده نخواهد شد. برخي از اين رويدادها در نيشابور جلوه گر شد. امام رضا عليه‌السلام در راه بود كه خبر ورودش به نيشابور رسيد. مردمان بسيار شادمان شدند و به پيشوازش شتافتند.

آري، چنين بود كه شيخ بزرگ شهر، عالم بزرگوار و بزرگترين عالمان آن سامان، شيخ ابويعقوب اسحاق راهويه مروزي (كه روانش شاد باد)، چنان شادمان گشت كه با وجود زيادي عمر و پيري، به همراه چهار هزار نفر از دوستان و مريدانش به پيش باز پيشوا و امام خويش شتافت و از شهر بيرون رفت و به سوي كاروان امام شتافت.

آنگاه كه كاروان امام از راه رسيد، اين عالم آزاده، كمر بندگي بست و دامن لباس را تا بالاي ساق، بالا زد و زمام و افسار مركب امام را به دست گرفت و با احترام فراوان بر دوش خود گذاشت و همانند مركب باني (شترباني)، مركب دار امام شد و در ميانه ي راه مسائل علمي و اسلامي را كه برايش روشن نبود، از امام مي پرسيد و بهره ي علمي مي گرفت.

او به روشني اعلام كرد كه «به روز رستاخيز در نزد خداوند دانا (جل جلاله) وسيله ي نجات و سبب رستگاري من اين است كه روزي در دنيا خادم و مهار كش مركب حضرت امام ابوالحسن علي بن موسي الرضا عليه‌السلام بوده ام». (30)

و اين گوشه اي است از آن همه رويدادها و شورها و احساس هايي كه دلباختگان آن امام بزرگ پديد آوردند؟ و برخلاف تمام كوشش ها و تلاشها كه مأمون و درباريان او كردند تا در مسير امام رضا عليه‌السلام چنين رخدادهايي مردمي اتفاق نيفتد و امام رضا عليه‌السلام مورد توجه واقع نشود، ليكن نفوذ معنوي امام و آگاهي شيعيان، پيش آمدها را به گونه اي ديگر رقم زد و چنان نشد كه مأمونيان خواسته بودند كه به امام توجهي نشود و توده هاي مردم و عالمان و انديشمندان شهرها از نزديك امام را نبينند و شيفته ي شكوه و دانش و اخلاق او نگردند؟ باري با همه ي تلاش حكومت گران، عظمت و والايي مقام امام چون خورشيد درخشيد و دل ها را فريفته ي خويش ساخت.

جريان ديگري كه از جمله ي دهها و صدها رويدادي است كه توده هاي مردم و رنج كشيدگان دوران، عشق و احساسهاي خويش را نسبت به خاندان پيامبر عليه‌السلام آشكار ساختند؛ سرگذشت شاعر آزاده و انقلابي، دعبل خزاعي است. او مي گويد: هنگامي كه قصيده ي مدارس آيات- معروف به قصيده تائيه- را سرودم، بر آن شدم كه به خدمت امام ابوالحسن الرضا عليه‌السلام در خراسان بروم و آن را براي ايشان بخوانم.

پس به سوي خراسان رهسپار شدم و قصيده ي خود را در حضور امام رضا عليه‌السلام خواندم، چون به اين ابيات رسيدم: خروج امام لا محاله خارج يقوم علي اسم الله و البركات يميز فينا كل حق و باطل و يجزي علي النعماء والنقمات امامي از آل محمد عليه‌السلام به يقين خروج خواهدكرد، او به تاييد اسم اعظم الهي و بركات نصر آسماني به پا مي خيزد. او حق و باطل را از هم جدا مي كند، و همه را بر شادخواريها، و كين توزي ها، كيفر مي دهد.

امام رضا عليه‌السلام به شدت گريست، آنگاه فرمود: «اي دعبل! روح القدس به زبان تو سخن گفته است. آيا مي داني اين امام چه كسي خواهد بود؟ا گفتم: نه (شخص او را نمي شناسم)، ليكن شنيده ام كه امامي از شما آل محمد عليه‌السلام خروج مي كند، و زمين را از عدل و داد سرشار مي سازد. امام رضا عليه‌السلام فرمود: «پس از من، فرزندم محمد امام است. پس از محمد، فرزندش علي امام است. پس از علي (هادي)، فرزندش حسن امام است؛ پس از حسن (عسكري) فرزندش حجت قائم خواهد بود. اوست كه در زمان غيبت چشم به راه اويند، و در زمان ظهور، همه مطيع او گردند. او زمين را پر از قسط و عدل مي كند، پس از آن كه پر از جور و ستم شده باشد».

سپس دعبل بقيه ي قصيده را براي امام خواند، تا قصيده به پايان رسيد. آنگاه امام رضا عليه‌السلام فرمودند: «اي دعبل! آيا دوست داري دو بيت شعر به قصيده ات اضافه كني، تا قصيده ات تكميل شود؟» دعبل عرض كرد: آري، اي پسر رسول خدا، افتخار مي كنم. امام رضا عليه‌السلام چنين فرمود: «و قبر بطوس يالها من مصيبه توقد بالاحشاء في الحرقات الي الحشر حتي يبعث الله قائما يفرج عنا الهم و الكربات» و قبري در طوس است و چه مصيبتها بدان خواهد رسيد كه دلها را در آتش اندوه مي سوزاند. تا پايان روزگار و تا اينكه خداوند، قائم آل محمد عليه‌السلام را بر انگيزد كه اندوه ها و دشواري ها را از ما (خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله) بردارد.

دعبل گفت: آن جا قبر كيست؟ امام رضا عليه‌السلام فرمود: «آن جا قبر من است، دير زماني نخواهد گذشت كه (آرامگاه من) مكان رفت و آمد شيعيان و دوستان من خواهد شد...». امام در پايان، دعبل را بسيار ستود و تحسين كرد و به او گفت تا من به تو اجازه نداده ام اين شعر را براي كسي نخوان.

دعبل مي گويد: مأمون از آمدن من به مرو آگاه شد و مرا خواست وگفت: قصيده ي مدارس آيات را براي من بخوان. من به گفته ي امام عمل كردم و قصيده را براي او نخواندم. مأمون كسي به خدمت امام فرستاد تا از او بخواهد كه تشريف بياورند.

پس از ساعتي امام عليه‌السلام در مجلس حاضر شد. مأمون به امام رضا عليه‌السلام گفت: از دعبل خواستم شعرش را بخواند، ليكن او چنين نكرد. شما به او بگوييد تا شعرش را بخواند. امام رضا عليه‌السلام به من امر كردند كه آن شعر را بخوانم و من آن را خواندم.

مأمون تجليل فراوان كرد و پنجاه هزار درهم پاداش به من داد. امام نيز صد دينار طلا كه به نام ايشان زده شده بود به من جايزه دادند و فضل بن سهل وزير مامون اسبي اصيل و راهوار با زين و يراق براي من فرستاد.

دعبل مي گويد: پس از آن از امام جامه اي از جامه ها شان را خواستم، تا كفن خويش سازم؟ و امام رضا عليه‌السلام جامه اي به من هديه دادند. پس از مدتي قصد بازگشت به عراق را كردم. در راه، راهزنان به كاروان حمله كردند و هر آنچه در كاروان بود غارت كردند. تا آن جا كه تنها لباسي كهنه كه بر تن داشتم براي من باقي ماند. من از آنچه از دست داده بودم ناراحت نبودم. مگر به خاطر جامه اي كه امام رضا عليه‌السلام هديه داده بودند.

در اين فكر بودم كه يكي از دزدان سوار بر اسبي بود كه فضل بن سهل به من هديه داده بود و اين مصرع «مدارس آيات خلت من تلاوه؛ مدارس آيات آسماني از تلاوت تهي مانده است»، را مي خواند و گريه مي كرد. من چون اين وضعيت را نگريستم، شگفت زده شدم و از او پرسيدم كه اين شعر از كيست؟

گفت: تو به اين چه كار داري؟ گفتم: پرسش من دليلي دارد كه به تو خواهم گفت. گفت: شهرت سرآينده اين قصيده چنان است كه همگان او را مي شناسند. گفتم: او كيست؟ گفت: دعبل بن علي خزاعي، شاعر خاندان پيامبر كه خداوند او را جزاي نيك دهد. آنگاه گفتم: به خدا سوگند، دعبل منم و اين شعر از من است. آن شخص باور نكرد و از همراهان كاروان تحقيق نمود و چون يقين كرد كه من دعبل هستم، تمامي اموال اهل كاروان را به خاطر من و اين قصيده ي، به صاحبانش بازگرداند، و كاروان ما را تا مكان امن، همراهي كردند.

دعبل مي گويد: پس از مدتي به شهر قم رسيدم و شيعيان آن شهر به گرد من جمع شدند و خواستند تا قصيده ي تائيه را براي ايشان بخوانم. آن گاه همگان در مسجد جامع گرد آمدند و من بر بالاي منبر رفتم و قصيده را براي ايشان خواندم. آنگاه مردم قم، هديه هاي فراوان به من دادند؛ و چون خبر آن جامه كه امام به دعبل هديه كرده بود به اهل قم رسيد، جوانان قم از دعبل خواستند كه آن جامه را به هزار دينار به آنها بفروشد اما او نپذيرفت.

سپس تكه اي از آن جامه را به هزار دينار خريدار شدند، اين بار نيز دعبل نپذيرفت و سرباز زد. او از قم بيرون رفت و به راه خويش ادامه داد. جوانان قم راه را بر او بستند و جامه را به زور از او گرفتند و به شهر بازگشتند. دعبل به قم بازگشت و از آنان خواست تا جامه را به او بدهند و آنان قبول نكردند و گفتند همان هزار دينار را بگير و برو.

دعبل كه نااميد شد، تكه اي از جامه را درخواست كرد و جوانان قم تكه اي از جامه را به همراه هزار دينار به او دادند. دعبل مي گويد: به وطن خويش بازگشتم و ديدم كه دزدان تمامي زندگي مرا دزديده اند، بسيار نگران شدم و به فكر چاره اي افتادم كه ناگاه به ياد آن كيسه ي صد دينار افتادم كه امام به هنگام بازگشت به من داده وگفته بودند كه به آن احتياج پيدا خواهي كرد.

آن كيسه را برداشتم و هر دينار طلايي راكه به نام امام زده شده بود. به شيعيان عراق دادم و در برابر هر يك، صد درهم عراقي گرفتم كه مجموع آن ده هزار درهم شد و تمامي خسارت دزدي را جبران كرد. در اين زمان، بيماري چشمان كنيزي كه دعبل در اختيار داشت، او را نگران ساخته بود. پزشكان براي درمان او آمدند و پس از معاينه به دعبل گفتند: كه چشم راست او از بين رفته است و قابل درمان نيست، اما چشم چپ او را درمان خواهيم كرد.

دعبل مي گويد: بسيار اندوهگين شدم. در اين هنگام به ياد آن تكه از جامه ي امام افتادم. او را برداشتم و بر روي چشمان كنيزم بستم، صبحگاهان چشمان كنيزم به بركت آن جامه شفا يافت و از روزهاي گذشته نيز بهتر شد. (31).

##  راويان طلايي

از مهم ترين حوادث سفر امام علي بن موسي الرضا عليه‌السلام به مرو، حادثه ي بي نظيري است كه در نيشابور روي داد. امام در اولين سخنراني خويش، در بخش شرقي امپراطوري بزرگ السلامي، و در آن هنگام كه آهنگ مرو داشت، و مردمان اين سامان و دلباختگان و شيفتگان آن امام بزرگ و جست و جو گران علم و دانش بر گرد مركبش گرد آمدند و از ايشان درخواست كردند تا حديثي روايت كند و قلبهاي مشتاقان را روشن سازد.

امام عليه‌السلام چنين روايت كرد: از پدرم موسي بن جعفر شنيدم كه گفت: از پدرم جعفر بن محمد شنيدم كه گفت: از پدرم محمد بن علي شنيدم كه گفت: از پدرم علي بن الحسين شنيدم كه گفت: از پدرم حسين بن علي شنيدم كه گفت: از پدرم علي بن ابي طالب شنيدم كه گفت: از پيامبر شنيدم كه گفت: از جبرئيل شنيدم كه گفت: از خداي عزوجل شنيدم كه فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی؛ لا اله الا الله دژ من است، پس هر كس به دژ من در آيد، از عذاب من ايمن خواهد بود».

پس چون كاروان به راه افتاد (و اندكي پيش رفت) امام كمي درنگ فرمود و فرياد بر آورد و همگان را متوجه خويش ساخت و چنين گفت: «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛ با وجود شرايط آن، و من از شرايط آنم». (32)

امام در اين گردهمايي بزرگ دو اصل اعتقادي و پايه اي را مشخص كرد. نخست توحيد راكه همگان به آن آگاه بودند و آن را باور داشتند و در هر شبانه روز، آن را چندين بار بر مناره ها فرياد مي كردند و در تشهد نماز آن را مي خواندند. سپس اصل بزرگ امامت و رهبري انسان كامل و عادل كه شرط توحيد و تمام كننده ي آن است.

امام با بيان اين مطلب، به همگان فهماند كه توحيد بدون شرط و متمم اساسي آن اصلي ناقص است و هنگامي به كمال مي رسد و جامعه ي توحيدي را مي سازد كه رهبري آن جامعه، به دست انسان كامل و پاك از آلودگيها و معصوم باشد و شعار توحيد را با تمام وجود باور داشته باشد تا جامعه را از ظلم ها و ستم ها و ناروايي ها و تبعيض ها و... رهايي بخشد و مردمان را با تربيتي توحيدي و الهي به يكتاپرستي واقعي و حاكميتي خدايي و عادلانه برساند.

در اين سخن، امام موضعگيري خويش را در مقابل حاكميت روشن ساخت؛ و نادرست بودن حاكميت ستمگران را بر همگان نماياند. با اين سخن، بزرگترين هدف مأمون را نقش بر آب كرد؛ زيرا كه نخست حاكميت خود مأمون را غير الهي و نامشروع جلوه داد و هدف مأمون را كه مي خواست يا ولايتعهدي (اجباري) امام، به حكومت خويش مشروعيت بخشد، پوچ ساخت.

اين سخنان را امام در اجتماع بزرگ و دهها هزار نفري مردمان نيشابور بر زبان آورد، آن جا كه بيش از بيست هزار نفر قلم و دوات به دست، سخنان ايشان را مي نوشتند جز آنان كه چيزي ننگاشتند و گوش فرا مي دادند، يا آنان كه خواندن و نوشتن نمي دانستند. امام احمد حنبل- پيشواي مذهب حنبلي- درباره اسناد اين روايت چنين مي گويد: «اگر اسناد آن را بر ديوانه اي فراخواني، از جنون خويش شفا يابد». (33).

## عمل، نه حرف

در انديشه ي اسلامي، ارزش براي عمل انساني است؛ و آدميان ساخته ي دست خويش اند و با عمل و كاري كه انجام مي دهند سنجيده مي شوند و برتري مي يابند وبه سعادت مي رسند. هيچ گاه عوامل بيروني چون، خانواده و نياكان و روابط اجتماعي در ساختن و شدن انسانها نقشي ندارد.

هيچ كس به اين خاطر كه از خانواده ويژه اي است (حتي از خاندان پيامبر و امامان) و يا در گروه خاصي قرار دارد، يا به طبقه ي برتر اجتماعي پيوند دارد و... نمي تواند دل خوش كند و دست از كار وكوشش بردارد و سرانجام نيك، براي خود انتظار داشته باشد و در اين دنيا نيز خود را برتر از ديگران بداند، اين شيوه ي تفكر اسلامي نيست؛ بلكه تنها و تنها سكوي پرش انساني، عمل وكوشش اوست. پيشوايان راستين ما نيز همواره مردم را با اين اصل آشنا كرده اند و حتي به افراد خانواده ي خود نيز آموزش داده اند كه به شرافت ها و ارزشهاي خانوادگي تكيه نكنند و از پارسايي و نيكوكاري دست برندارند و براي خود اسطوره هاي خيالي نسازند.

امام علي بن موسي الرضا عليه‌السلام نيز چنين بود و انسانها را با تقوا و عمل الهي و انساني مي سنجيد و ميان سياه و سفيد، فقير و غني و هر گروه و طائفه و با هر اصل و نسبي و... فرق نمي گذاشت و تنها برتري را در تقوا و خدا باوري راستين و عمل شايسته مي دانست.

مردي به امام عليه‌السلام مي گويد: به خدا سوگند، در روي زمين از نظر نياكان و نسب كسي از شما برتر نيست. امام عليه‌السلام به آن مرد فرمود: تقوا به آنان برتري داد، و فرمانبرداري خدا، آنان را بدان پايه و مقام رسانيد. (34)

همچنين امام برتري خويش و امامان شيعه را به فرمانبرداري بيشتر آنان از خداوند مي داند و عمل خالصانه و تقواي الهي آنان را ملاك والايي و برتري مي شمردند: شخصي به آن حضرت عرض كرد: به خدا قسم تو بهترين مردم هستي. امام عليه‌السلام به او فرمود: سوگند مخور، بهتر از من كسي است كه براي خدا فرمانبردارتر، و از نافرماني او پرهيزگار تر باشد.

به خدا سوگند اين آيه نسخ نشده است كه: (...وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ...) (35) «و شما را شاخه ها و تيره ها كرديم تا يكديگر را باز شناسيد. هر آينه گرامي ترين شما نزد خدا، پرهيزگار ترين شماست...». (36)

همچنين ابراهيم بن عباس صولي گويد: شنيدم علي بن موسي الرضا عليه‌السلام مي فرمود: براي سوگند خود، بنده اي آزاد مي كنم؛ و من چنين سوگندي نمي خورم مگر اينكه بنده اي را آزاد و پس از آن همه ي دارايي خود را در راه خدا انفاق مي كنم. سوگند مي خورم به قرابتي كه با پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دارم، اگر كسي گمان كند من بهتر از اين هستم (اشاره به يكي از غلامان سياه خود فرمود) درست نيست، مگر اينكه من عمل شايسته داشته باشم، تا اينكه بهتر از او باشم. (37)

در آن هنگام كه زيد بن موسي، برادر امام عليه‌السلام را دستگيركرده بودند و در مرو به خدمت امام رضا عليه‌السلام آوردند، او گمان برده كه چون از خاندان فاطمه عليها‌السلام است، هر عملي كه انجام دهد و به هر كاري دست زند، فرقي ندارد و او به پاداش الهي دست خواهد يافت.

اما امام با او برخورد كرد و يادآور شد كه پاداش و جزاي الهي و برتري يافتن به كارهاي شايسته و نيك انسانها بستگي دارد، نه خويشاوندي آنان با نياكاني چون خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ياسر خادم گويد: هنگامي كه زيد بن موسي را نزد امام آوردند، امام ابوالحسن الرضا عليه‌السلام به او فرمود: زيد! گويا فرومايگان كوفه تو را فريب داده اند.

كه چون خداوند رحم فاطمه عليه‌السلام را پاك و پاكيزه قرار داد، آتش دوزخ را بر فرزندانش حرام كرده است. اينكه شنيده اي خاص حسن و حسين عليه‌السلام است... و اگر خيال مي كني تو كه معصيت خدا را مي كني وارد بهشت مي شوي و موسي بن جعفر عليه‌السلام كه خدا را فرمانبرداري مي كرد نيز داخل بهشت مي شود، لازم مي آيد كه تو در نزد خدا از موسي بن جعفر عليه‌السلام گرامي تر باشي؟ به خدا سوگند، هيچ كس به ثواب هاي الهي جز به فرمانبرداري از او دست نمي يابد و تو گمان مي كني با نافرماني او بدان مي رسي.

زيد گفت: من برادر و فرزند پدر تو هستم. امام عليه‌السلام فرمود: مادامي كه اوامر خداوند عزوجل را فرمانبردار باشي، برادرم هستي؛ چنان كه نوح عليه‌السلام عرض كرد: (رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ) (38) «اي پروردگار من، پسرم از خاندان من بود و وعده ي تو حق است و تو نيرومندترين حكم كنندگان هستي». خداوند بزرگ به او فرمود: (يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ...) (39) «اي نوح، او از خاندان تو نيست، او (را) عملي ناشايست است...» بنابراين، نافرماني از خداوند او را از خاندان نوح بيرون راند... (40)

## با بينوايان

همسان زيستي با محرومان و بينوايان يكي از ويژگيهاي اساسي امام و حاكم در جامعه ي اسلامي است؛ و ره آوردهايي بسيار سازنده د ارد. از روزهاي آغازين اسلام و در هنگامه ي فراخواني پيامبر اسلام اين اصل مهم مورد توجه بود و به همگان گوشزد مي شد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از همان آغاز دركنار محرومان و بينوايان بودند و با آنان نشست و برخاست داشتند و همانند آنان زندگي مي كردند و از تجملات و اشرافي گري و گرايش به طبقات برتر دوري مي گزيدند و از آنان كه گرايش به دنيا داري و دنيا خواري داشتند دوري مي كردند و همگان را نيز به اين سيره و روش فرا مي خواندند، چنان كه خود چنين رفتار مي كردند.

امامان ما نيز همگان چنين بودند و هيچ يك- چه در مسند حاكميت بودند و چه نبودند- بر خلاف اين سيره و روش گامي بر نداشتند؛ بلكه همانند پايين ترين طبقات مردم زندگي مي كردند. امام رضا عليه‌السلام نيز در دوران زندگي همانند پدران خويش، همراه با بينوايان و تهيدستان بود و همانند آنان مي زيست و از هر نوع تجمل و اشرافي گري دوري مي گزيد و با وجود اين كه به ولايتعهدي رسيده بود برخلاف روشهاي معمول و مرسوم در دستگاه خلافت به شيوه ي پدران خويش مي زيست و با رفتار خود بر شيوه ي زندگي مأمون، خط سرخ مي كشيد و انديشه هاي غيراسلامي او را آشكار مي ساخت.

يكي از كنيزان مأمون گويد: ما را به دربار مامون روانه كرده بودند. آن جا در بهشتي از خوردنيها و نوشيدنيها و عطرها و پول فراوان به سر مي برديم، تا اينكه مأمون مرا به خانه ي امام رضا عليه‌السلام فرستاد. چون به خانه ي امام در آمدم، تمام آن نعمت ها از دست رفت. (41)

امام رضا عليه‌السلام در دوران ولايتعهدي، مالي نيندوخت و چيزي را براي خود و خانواده اش ذخيره نكرد؛ بلكه آنچه را در اختيارش بود به بينوايان مي بخشيد و براي آخرت خود ذخيره مي كرد. امام عليه‌السلام در خراسان، همه ي اموال خويش را در روز عرفه (ميان مردم و نيازمندان) تقسيم كرد. (در اين هنگام) فضل بن سهل عرض كرد: اين كار زيان است. امام عليه‌السلام فرمود: بلكه اين كار غنيمت و سود است. آنچه را كه براي دستيابي به پاداش الهي و كرامت انساني بخشيدي، غرامت و زيان مشمار.(42)

اين چنين است كه به داد بينوايان رسيدن كرامت انساني و عملي الهي است. پس آنان كه بر خلاف اين رفتار مي كنند و دم از كرامت انساني و حقوق انسان مي زنند، راهي درست نمي روند و مسئوليت خود را انجام نمي دهند.

امام رضا عليه‌السلام در آن هنگام كه در مرو بود و به ولايتعهدي رسيده بود از ياد بينوايان غفلت نورزيد و هر آنچه از نعمت ها در اختيار داشت با بينوايان و تهيدستان تقسيم مي كرد و آنان را در زندگي خويش شريك مي ساخت و هميشه به ياد آنان و دركنار آنان بود.

معمر بن خلاد گويد: هنگامي كه امام رضا عليه‌السلام غذا مي خوردند، سيني مي آوردند و نزديك سفره مي گذاشتند، او به بهترين غذايي كه برايش مي آوردند مي نگريست، و از هر غذا مقداري را بر مي داشت و در آن سيني مي نهاد، سپس دستور مي داد آن سيني غذا را براي بينوايان ببرند. (43).

امام عليه‌السلام در ظاهر نيز چنان بودند كه هيچ تفاوت و تمايزي با مردمان و توده هاي جامعه نداشت و در جايي كه حضور مي يافت شناخته نمي شد و هيچ گاه تشريفات و همراهان و ملازمان به همراه نداشت و همانند شاهان رفتار نمي كرد.

ايشان با سيره ي عملي و رفتار خويش اعمال و رفتار خلفا را باطل مي ساخت و مردم را آگاه مي كرد كه شيوه ي زندگي حاكمان اسلامي بدين گونه است؛ و چون از مردم فاصله نمي گرفت از مشكلات آنان با خبر مي شد. و از دردها و رنجهاي آنان آگاه مي گرديد و نيازهاي آنان را مي شناخت. بدين گونه امام بزرگ انسان، درد آشناي توده هاي محروم بود. امام رضا عليه‌السلام وارد حمام شد.

مردي كه آن حضرت را نمي شناخت، به او گفت بدن مرا مالش ده. امام شروع به مالش بدن او كرد. هنگامي كه مردم آن شخص را از جريان آگاه كردند، و امام را بشناخت، پريشان گرديد و عذرخواهي كرد و از اين كار پوزش خواست؟ ليكن امام عليه‌السلام همچنان به مالش بدن او ادامه داد، و او را دلجويي كرد. (44)

امام رضا عليه‌السلام در طول زندگي خويش، به شيوه ي اجداد خويش رفتار مي كرد و دركنار محرومان بود و از صدر نشيني پرهيز مي كرد و از زيست اشرافي دوري مي جست. روزي يكي از بزرگان و صاحب دولتان نيشابور مهماني بزرگي برپا داشت و امام رضا عليه‌السلام را دعوت كرد.

راه و رسم آن روزگار چنين بود كه اگر به خاطر بزرگي و عزيزي مجلسي برپا مي شد، پيش از آمدن آن عزيز همگان به مجلس مي آمدند تا آن مهمان عزيز انتظار نكشد. از اين رو همه ي مهمانان حاضر شدند و عالمان و بزرگان و اشراف آن شهر جمع گشتند و بر بلنداي مجلس تختگاهي (شاه نشين) قرار دادند و بزرگان بر آن جا نشسته و تكيه كرده بودند. و اين نيز از رسوم آن روزگاران بود كه در مجالس، بزرگان بر بلنداي مجلس مي نشستند و خادمان و كارگران و مردمان عادي در كنار هاي آن مي نشستند.

آنگاه كه امام رضا عليه‌السلام به مجلس وارد شد، راه بگشودند تا امام به جاي بزرگان برود و در بلندي و شاه نشين بنشيند؟ ليكن امام به آن جا توجهي نكرد و به همراه خادمان و كارگران (نه بر شاه نشين)؛ بلكه دركنار شاه نشين نشست. از آن روز به بعد چنين شد كه ديگر شاه نشينان از ارزش و اعتبار افتادند و همگان در مجالس در كنار آن مي نشستند و از امام رضا عليه‌السلام اين روش و سيره ي اسلامي را آموختند. (45)

اين چنين بود كه امام عليه‌السلام با رفتار و سيره ي خويش مردمان را آگاه كرد و شيوه ي الهي و انساني روابط اجتماعي را نمايان ساخت؛ و بر هرگونه امتياز خواهي و برتري جويي و زيست اشراقي خط سرخ كشيد و اصل برابري و برادري اسلامي را در عمل نشان داد و به صورت سيره و رفتاري خدايي به همگان آموخت.

امام رضا عليه‌السلام همچنين به فرزند خويش سفارش مي كند كه از مردمان فاصله نگيرد و در ميان آنان باشد و از آنچه دارد به ديگران بدهد و آنان را در دارايي خويش شريك گرداند و به خويشاوندان و بستگان رسيدگي كند و از مردمان غافل نماند.

بز نطي گو يد: نامه ي امام ابي الحسن الرضا عليه‌السلام را به امام جواد عليه‌السلام كه بدين شرح بود، خواندم: اي فرزند... به من خبر رسيده كه هنگامي كه بر مركب سوار مي شوي، غلامان تو را از در كوچك بيرون مي برند، و اين از بخل آنهاست تا خيري از تو به كسي نرسد. به حقي كه برگردن تو دارم، از تو مي خواهم، كه ورود و خروج تو جز از در بزرگ نباشد؛ و زماني كه سوار مي شوي با خود دينار و درهمي بردار، و بايد هر كسي از تو بخششي خواهد به او بدهي و اگر كسي از عموهايت درخواست احسان كند، به او كمتر از پنجاه دينار مده، و بيش از اين را خود داني؛ و اگر كسي از عمه هايت طلب بخشش كند، كمتر از بيست و پنج دينار مده. و بيش از اين را خود داني. من خواستار آنم كه خداوند مرتبه ي تو را بلند گرداند، پس بخشش كن و به ياري خدا از تنگدستي بيمناك مباش. (46)

## حقوق كارگران

كارگران در طول تاريخ بشريت، از آغاز تاكنون از بهترين توده هاي انساني بوده اند، و برخلاف رنج ها و تلاش هايي كه كشيده اند، هميشه در محروميت و سختي به سر برده اند و بر آنان ستمها رفته است و نسبت به آنان تبعيض ها روا داشته شده است.

همواره از حقوقشان محروم گرديدند و از رفاه در زندگي و امكانات حيات دور ماندند، و در زير يوغ كارفرمايان و صاحبان زر و زور قرار داشتند. رهبران الهي تنها حاميان اين توده هاي زحمتكش و رنج ديده و ستم كشيده بودند، و براي باز پس گيري حقوق آنان از ستمگران به تلاشهايي خستگي ناپذير دست زدند.

ياسر خادم گويد: امام ابوالحسن الرضا عليه‌السلام به ما فرمود: اگر هنگامي كه مشغول غذا خوردن هستيد، مرا بالاي سر خود، ايستاده ديديد از جاي بر نخيزيد، مگر اينكه از خوردن غذا فارغ شده باشيد و بسا كه آن حضرت تني چند از ما را طلب مي فرمود، و مي گفتند كه مشغول غذا خوردن هستند. امام عليه‌السلام مي فرمود: آنها را رها كنيد، تا از خوردن فارغ شوند. (47)

سليمان جعفري نيز گويد: براي انجام كاري خدمت امام رضا عليه‌السلام بودم. خواستم به خانه برگردم، امام فرمود: با من بيا و امشب را نزد ما بمان... با آن حضرت رهسپار شدم، تا وارد خانه شد، هنگام غروب آفتاب بود. غلامان در خانه به بنايي و بستن ميخ آخور ستوران (چهارپايان) و جز آن مشغول بودند. با آنان مرد رنگين پوستي نيز كار مي كرد، كه از جمله خدمتگزاران حضرت نبود.

امام عليه‌السلام فرمود: اين مرد كه با شماست، كيست؟ گفتند: به ما كمك مي كند، و مزدش را مي دهيم. امام عليه‌السلام فرمود: اجرتش را تعيين كرده ايد؟ گفتند: خير... هر چه به او بدهيم راضي است. امام عليه‌السلام شديدا برآشفت،... گفتم فدايت شوم چرا خشمگين مي شويد؟ فرمود: من بارها آنان را نهي كرده ام، از اين كه كسي را پيش از آن كه اجرتش را تعيين كنند به كار گيرند؛ و بدان! هر كارگري بدون اينكه قبلا مزد او را تعيين كرده باشي، كاري براي تو انجام مي دهد؛ اگر سه برابر آنچه مزدش است، به او بپردازي باز گمان مي كند كه از اجرت او كاسته اي، و اگر پيش از انجام دادن كار، مزدش را معين كني، و پس از آن پرداخت كني، تو را به سبب وفاي به عهد مي ستايد و اگر اندكي زيادتر از مزدش به او بدهي، آن را بخششي از تو مي داند. (48)

امام رضا عليه‌السلام به عنوان رهبري الهي، اين رفتار انساني را با كارگران داشت و در عمل و سيره ي خود، آن را آشكار ساخت. امام رضا عليه‌السلام از ژرفاي دل به زحمتكشان مي انديشيد و با تمام توان براي زندگي و آسايش آنان مي كوشيد.

از اين رو مي نگريم كه امام در لحظه هايي كه انسان هر چه نيرومند و پرتوان باشد از همه چيز و همه كس فراموش مي كند؛ يعني در واپسين لحظه هاي زندگي و هنگامي كه به دست مأمون عباسي خودكامه ي زمان، مسموم شده و بدنش در حال تلاشي و زندگي اش رو به پايان بود و در بستر مرگ قرار داشت از ياد كارگران و خدمتگزاران فراموش نكرد.

ياسر خادم گويد: در روزي كه امام رضا عليه‌السلام مسموم شده بود و در همان روز درگذشت پس از اين كه نماز ظهر را گزارد به من گفت: اي ياسر، اهل خانه و كاركنان و خدمتگزاران غذا خورده اند؟

گفتم: آقاي من! كه مي تواند غذا بخورد با اينكه شما در چنين حالي هستيد (حال مسموميت شديد و دردهاي توان فرسا و جانكاه)، (در اين هنگام) امام راست نشست، سپس گفت: سفره را بياوريد، و تمامي اهل خانه و كارگران و خدمتگزاران را فرا خواند وكسي را فروگذار نكرد و يكايك را مورد محبت و مهر خويش قرار داد... هنگامي كه همه غذا خوردند امام بيهوش افتاد... (49).

آري اين چنين بود امام بزرگ انسان و بايد بدين گونه ها باشند پيروان راستين آن امام.

## برادري اسلامي

اصل اخوت و برادري، اصلي الهي و انساني و اجتماعي است، و اصلي ترديد ناپذير اسلامي نيز هست كه زير بناي روابط اجتماعي است و در همه ي بخشهاي جامعه تأثير مي گذارد؛ و بهبود روابط اجتماعي را تضمين مي كند؛ و سامان يابي اقتصاد و داد و ستدها و گردش ثروت را موجب مي گردد.

خاستگاه اصلي مدد رساني و دست ياري و كمك رساني افراد به يكديگر است و هرگونه ظلم اقتصادي و اجتماعي مردم را نسبت به يكديگر مانع مي شود. اين چنين اصلي، با اين درجه از اهميت و ارزش هميشه مورد توجه رهبران الهي و راستين انسان دوست بوده و هست. امام رضا عليه‌السلام نيز در سخنان گوناگون خويش اين اصل بزرگ را روشن ساخته است.

عبدالله بن صلت گويد: از يكي از مردم بلخ شنيدم كه گفت: در مسافرت امام ابوالحسن علي بن موسي الرضا عليه‌السلام به خراسان با او همراه بودم، روزي همگان را بر سر سفره فرا خواند، غلامان او از سياه و غير سياه آمدند و بر سر سفره نشستند. به او گفتم: فدايت شوم، آيا بهتر نيست كه براي اينان سفره اي جداگانه گسترده شود؟ گفت: «خاموش! خداي همه يكي است، و مادر يكي، و پدر يكي (پس تفاوتي نيست)، و پاداش هر كسي بسته به كردار است». (50)

در اين جريان به چندين اصل بنيادين اشاره كرده اند، نخست كرامت انساني را يادآور شده اند، كه همه ي انسانها با هم برابرند و سفيد و سياه، و كارگر و كارفرما، و دارا و نادار با هم يكي هستند و همه انسانند و برتري در ميان آنان وجود ندارد.

حتي برتري در اعمال و تقوا و پرهيزكاري، موجب برتريهاي ظاهري در اين دنيا نمي شود؛ بلكه اينها اموري است كه به آخرت مربوط است. ديگر اينكه، برادري اسلامي را يادآور شده اند كه همه فرزندان يك پدر و يك مادرند. پس هم برادرند و بايد حقوق برادري را رعايت كنند و جامعه ي بشري را خانواده اي بزرگ بپندارند و برادر وار با هم زندگي كنند.

## ارزش انساني

انسانها بيش از هر چيز به خود و شخصيت خويش ارج مي نهند و خود را باور دارند و از ديگران نيز در روابط اجتماعي انتظار دارند كه به شخصيت آنان احترام بگذارند. اين خواسته اي خرد پسند و بسيار بجا مي باشد؛ زيرا هر انساني داراي كيان و ارزشي نفساني است و با اين ارزش و كرامت است كه در ميان گروه انسان ها زندگي مي كند و به حركت و تلاش دست مي زند و اگر اين كرامت نفساني و شخصيت انساني او ناديده گرفته شود، احساس خود كم بيني و كوچكي مي كند و توان و نيروي ايستادگي در برابر پيش آمدها و مشكلات را از دست مي دهد و از پيشرفت و رشد در تمام زمينه ها باز مي ماند.

اميد و انگيزه تلاش در وجود او پژمرده مي شود و نگرش سازنده و مثبت او به نگرشي منفي تبديل مي شود و به راستي كيان و هستي او دچار ناتواني، سستي و خمودگي مي گردد. پيشوايان و رهبران راستين، بيش از همگان به اين موضوع توجه داشتند، و به شخصيت انسان و كرامت انساني بسيار بها مي دادند؛ زيرا ايشان انسان را به سوي كمال فرا مي خوانند و انسان تا آن جا كه شخصيت و كرامت وجودي او شكوفا شده باشد، مي تواند پيش برود و به كمالات دست يابد و خود را تربيت كند و بارور سازد.

امام رضا عليه‌السلام نيز در برخورد با انسانها حرمت آنان را پاس مي داشت و نمي گذاشت كيان كسي شكسته شود و انساني كوچك به حساب آيد و هرگاه صحنه اي پيش مي آمد كه منزلت و جايگاه انساني اشخاص مطرح بود، چنان برخورد مي كرد كه اين موضوع حياتي رعايت شود؛ و هيچگاه اجازه نمي داد ارزش افراد ناديده گرفته شود.

درباره ي اين روش انساني در زندگي امام عليه‌السلام، يسع بن حمزه گويد: من در مجلس امام رضا عليه‌السلام با او مشغول گفت و گو بودم، و مردم بسياري در خدمت آن بزرگوار گرد آمده بودند و از احكام الهي مي پرسيدند، ناگهان مردي بلند قامت وارد شد، وگفت: سلام بر تو اي فرزند پيامبر خدا، من مردي از دوستان تو، و پدران و نياكانت هستم، و از زيارت خانه خدا بازگشته ام، و هزينه ي سفرم را تمام كرده ام، و چيزي كه بتوانم با آن، خود را به منزل ديگر برسانم، ندارم، اگر موافقت كني و مرا به ديار خود روانه كني، من در شهر خود داراي نعمت و دولتم، و استحقاق صدقه ندارم، آنچه را به من داده ايد، از طرف شما به بينوايان خواهم داد.

امام عليه‌السلام فرمود: بنشين، خدا تو را بيامرزد. سپس رو به مردم كرد و به سخنان خود ادامه داد، تا اينكه مردم پراكنده شدند، و جز او و سليمان جعفري و خثيمه و من كسي در خدمت امام عليه‌السلام باقي نماند. امام عليه‌السلام به ما گفت: اجازه مي دهيد داخل منزل شوم؟

سليمان عرض كرد: خداوند، خواسته هايت را به انجام رساند. امام برخاست و وارد حجره ي ديگر شد و ساعتي درنگ كرد، سپس بيرون آمد، و در را بست و دستش را از بالاي در بيرون آورد، و فرمود: خراساني كجا ست؟ گفت: اين جا هستم.

فرمود: اين دويست دينار را بگير، و با آن هزينه و خرجي راه خود را تأمين كن، و آنها را مايه بركت بدان، و از جانب من صدقه مده، و به راه خود برو تا تو را نبينم و مرا نبيني. پس از اين خراساني بيرون رفت.

سليمان جعفري به امام رضا عليه‌السلام گفت: فدايت شوم، به او (نيازمندي كه به حضور امام آمده بود) مهرباني فرمودي، و مال فراوان به او بخشيدي، ليكن چرا صورت خود را از او پنهان داشتي؟ امام عليه‌السلام فرمود: چون نياز او را بر آوردم، نخواستم ذلت خواهش را در چهره اش بنگرم. آيا اين سخن پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را نشنيده اي كه فرمود: «كار نيكي كه در پنهان انجام شود، برابر با هفتاد حج است، و افشا كننده ي كار بد، خوار مي گردد، و پنهان كننده ي آن، آمرزيده است». (51)

امام رضا عليه‌السلام به همه ي انسانها احترام مي گذاشتند و شخصيت همگان را ارج مي نهادند و حقوق انساني همه را پاس مي داشتند، پيرو هر ديني و آييني بودند در اين روش تأثيري نداشت. ياسر (خدمتگزار امام) گويد: نامه اي از نيشابور به مأمون رسيد (به اين مضمون): مردي زرتشتي هنگام مرگ وصيت كرده است كه مال زيادي راكه از او باقي مي ماند، ميان بينوايان و تهيدستان تقسيم كنند. قاضي نيشابور آن اموال را ميان مسلمانان تقسيم كرده است. مأمون به امام رضا عليه‌السلام گفت: اي سرور من! در اين موضوع چه مي فرماييد؟

امام عليه‌السلام فرمود: زرتشتيان براي بينوايان مسلمان وصيت نمي كنند. نامه اي به قاضي نيشابور بنويس تا همان مقدار از ماليات هاي مسلمانان بر دارد و به بينوايان زرتشتيان بدهد. (52)

رعايت ارزش انسانها و احترام به انديشه و عقيده ي آنان در انديشه ي امام تا بدان جا بود كه به خواسته هاي آنان، حتي پس از حياتشان نيز احترام مي گذاشت و آن را گرامي مي داشت تا مردمان بياموزند كه انسان و ارزش و شخصيت انساني افراد پس از مرگشان نيز، محترم است و خواسته هايشان حتي پس از مرگ بايد پاس داشته شود.

ريان بن شبيب نيز گويد: از امام رضا عليه‌السلام پرسيدم: خواهرم وصيت كرده است براي گروهي از مسيحيان (كه به آنان مالي بدهم) و من مي خواهم اين (مال) را به گروهي از هم كيشان مسلمان خود بدهم. امام فرمود: وصيت را بدان سان كه هست اجرا كن. خداوند- متعال- گفته است: «گناه آن، بر كساني است كه در آن (وصيت) را تغيير بدهند...». (53) (54)

اين نيز بيانگر ارزش انديشه و عمل انساني است كه بايد حتي پس از مرگ او رعايت شود.

## آزادي انساني

اصل آزادي و آزادگي انساني، از بزرگ ترين اصول انساني است كه همگان خواستار آنند و همواره در تاريخ، انسانهاي بزرگ و رهبران راستين بشري از آن سخن گفتند و كوشيدند تا اين اصل را فراگير سازند، و توده هاي انساني را از اين موهبت خدايي برخوردار كنند.

از سوي ديگر ستمگران و طاغوتيان و سلطه جويان در طول تاريخ در برابر حق آزادي انسانها مي ايستادند، و ارزش انسانها را ناديده مي گرفتند، و مردمان را بردگان و بندگان خود مي دانستند. و با آزادي خواهي مبارزه مي كردند. صفحات تاريخ از اين رويارويي ها و جنگ و ستيزها سرشار است.

در طول تاريخ اسلام نيز، هميشه رهبران راستين، ارزش حياتي آزادي را تبيين كرده اند، و انسانها را با اين حقشان آشنا ساخته اند، و همواره از اين حق انساني دفاع كرده اند. زكريا (از ياران امام عليه‌السلام) گويد: از امام رضا عليه‌السلام پرسيدم كه مردي از اهل ذمه (غير مسلمانان ساكن در كشورهاي اسلامي) كه به فقر و گرسنگي مبتلا شده بود، فرزندش را آورد وگفت: فرزندم مال تو، او را خوراك بده و او برده ي تو باشد.

امام عليه‌السلام فرمود: (انسان) آزاد، خريده و فروخته نمي شود، اين كار شايسته ي تو نيست. اين كا ر درباره ي ذميان نيز روا نمي باشد. (55)

همچنين اباصلت گويد: به امام رضا عليه‌السلام گفتم: اي فرزند رسول خدا، اين موضوع چيست كه مردم از شما نقل مي كنند؟ امام فرمود: چه موضوعي؟ گفتم: مي گويند، شما مي گوييد كه مردمان بندگان و بردگان شمايند.

امام گفت: خداوندا (تو) كه آفريدگار آسمانها و زميني و از پنهان و پيدا آگاهي، تو خود گواهي كه من هيچ گاه چنين سخن نگفته ام، و از هيچ يك از پدرانم نيز نشنيده ام كه چنين گفته باشند. پروردگارا، تو به ظلمهايي كه از اين امت بر ما رفته است آگاهي، و اين (تهمت) نيز از آنهاست... (56).

اين سخن، بيانگر احترام ژرفي است كه، آن امام بزرگ انسان به حقوق انسانها مي گذارد و پايه هاي آن را در انديشه ها استوار مي سازد.

## مردم باوري راستين

پيامبران و امامان و هدايتگران راستين بشريت، پشتيبانان و مدافعان حقيقي محرومان و ستمديدگان بودند و در همه ي روزگاران با چپاولگران حقوق انسان به ستيز بر مي خاستند و بر سر اين آرمان- ظلم ستيزي و مظلوم ياوري- جانفشاني ها كردند و از خودگذشتگي ها نشان دادند، كه صفحات زرين تاريخ را تشكيل مي دهد.

امام رضا عليه‌السلام نيز همانند نياكان بزرگ خويش، مدافع محرومان و مظلومان بود و با شيوه هاي گوناگون با ستمگران به مبارزه مي پرداخت؛ و هرگونه همكاري با ستم بارگان را محكوم مي كرد و غير اسلامي مي شمرد؛ مگر آنگاه كه دادي ستانده شود و حقي به حقداري بازگردد و از ستمي جلوگيري گردد.

حسين انباري گويد: مدت چهارده سال به امام رضا عليه‌السلام نامه نوشتم و از كار در دربار خلفا اجازه خواستم... امام عليه‌السلام (در پاسخ) نوشت: نامه ات را خواندم و از بيمي كه در اين شغل بر خودداري آگاه شدم؛ اگر مي داني كه هرگاه متصدي كاري (در دربارها) شوي، طبق دستورات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عمل مي كني و دستياران و كاتبان تو از هم كيشان تو خواهند بود و هنگامي كه مالي به دستت رسيد، بخشي از آن را به بينوايان مؤمن مي دهي، بدان اندازه كه خود مانند يكي از آنان باشي؛ اگر چنين رفتاري داشتي، كار تو در دربار خلفاي ستم بنياد با خدمت به برادران ديني جبران مي شود، وگرنه (خدمت در دربارها) جايز نيست. (57)

امام رضا عليه‌السلام در دوران ولايتعهدي نيز با نپذيرفتن هيچ گونه مسئوليتي در حكومت به همگان فهماند كه فعاليت هاي حكومت بيدادگر، اسلامي نيست. امام عليه‌السلام با اينكه در دستگاه مأمون تحت نظر و محاصره بود، در زمانهاي مناسب با مأمون بر خوردهايي تند مي كرد و حقوق از دست رفته ي مسلمانان را به او يادآور مي شد.

روزي مأمون به خدمت ايشان رسيد و نامه اي در دست داشت. و با شادماني فتح روستاهايي از منطقه ي كابل به دست سپاهيان اسلام را خبر مي داد. امام عليه‌السلام به او فرمود: «آيا فتح روستايي از منطقه ي كفر تو را شادمان مي كند.»

مأمون گفت: آيا اين مايه ي خرسندي نيست؟ امام به او چنين گفتند: درباره ي امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و حكومتي كه بر ايشان داري از خدا بترس، چه تو كارهاي مسلمانان را تباه ساختي و كار را به دست كساني سپرده اي كه به غير حكم خداي بزرگ داوري مي كنند؛ و خود در اين سرزمين مانده اي و خانه ي هجرت و محل فرود آمدن وحي را ترك كرده اي، بر مهاجران و انصار با نبودن تو ستم مي رود، و سوگند و پيمان هيچ مؤمني را نگاه نمي دارند، و روزگار بر مظلومان به سختي مي گذرد و آنان براي زندگي به هزينه اي دسترسي ندارند، وكسي را نمي يابند كه از زندگي خويش شكايت برند... آيا نمي داني والي مسلمانان همچون تيرك ميان چادر است كه هر كس بخواهد به آن دسترسي دارد؟ (58).

امام عليه‌السلام به اين نكته مهم اشاره مي كنند كه حاكم و حكومت اسلامي، بايد در برابر جامعه و مردم پاسخگو باشد و براي تمامي برنامه ها و قوانين خود توضيح درست و قانع كننده داشته باشد و اگر سوالي از طرف جامعه و مردم مطرح شود، حكومت با دليل و برهان به آن پاسخ گويد تا حاكميت زير سوال نرود كه اگر چنين نكند به پرسش ها و نابساماني هاي زندگي مردم بي توجه باشد، اعتبار خويش را در ميان جامعه از دست مي دهد و به ستم گستري و پايمال كردن حق مردم و... متهم مي گردد.

محمد بن سنان گويد: در خراسان در خدمت امام رضا عليه‌السلام بودم. در آن زمان، مأمون روزهاي دوشنبه و پنجشنبه در ديوان مظالم مي نشست و امام عليه‌السلام نيز آن جا حاضر مي شد و به سخنان ستمديدگان گوش فرا مي داد. روزي از اين روزها، مردي از صوفيه را آوردند كه دزدي كرده بود. مأمون به او نگريست و در پيشاني او، نشان سجده يافت و در تن او، جامه اي خشن، و رخسار او به زردي گراييده بود كه نشان از قناعت او درگذران روزگار بود و ديد كه اين حال، شايسته دزدي نيست.

آنگاه مأمون آشفته خاطر شد و گفت: با اين چگونگي ها چگونه دزدي كرده اي؟ مرد صوفي گفت: چون تو حق مرا از خمس و فيء (اموال مسلمانان كه در دست دولت است) از من باز گرفتي، از روي اضطرار و ناچاري به اين كار دست زدم. مأمون گفت: تو در خمس و بيت المال چه حقي داري؟

صوفي گفت: خداوند خمس را براي شش گروه از مردم قرار داده است: «و اعلموا انما عنمتم من شيء فان لله خمسه و للرسول و لذي القربي و اليتامي و المساكين و ابن السبيل ان كنتم امنتم بالله و ما انزلنا علي عبدنا يوم الفرقان يوم التقي الجمعان... (59) و اگر به خدا و آنچه بر بنده ي خود در روز فرقان (روز جنگ بدر) كه دو گروه به هم رسيدند نازل كرديم ايمان آورده ايد، بدانيد كه هرگاه چيزي به غنيمت گرفتيد خمس آن از آن خدا و پيامبر و خويشاوندان او و يتيمان و مساكين و در راه ماندگان است.»

و همچنين فيء را نيز براي گروههاي از مردم قرار داده است: «ما افاء الله علي رسوله من اهل القري فلله و للرسول و لذي القربي و اليتامي و المساكين و ابن السبيل كي لا يكون دوله ي بين الاغنياء منكم. (60) - آن غنيمتي كه خدا از مردم قريه ها نصيب پيامبرش كرده است از آن خداست و پيامبر و خويشاوندان او و يتيمان و مسكينان و مسافران در راه مانده، تا اموال عمومي ميان توانگرانتان دست به دست نشود.»

و تو اي مأمون مرا از حق خود محروم كرده اي كه من راهگذري هستم كه توان بازگشت را ندارم و فقير و نيازمند گشته ام و توانايي تهيه ي خوراك را از دست دادم و از حافظان و قاريان قرآن و اهل ايمان هستم.

مأمون گفت: آيا حدي از حدود الهي و حكمي از احكام ديني را اجرا نكنم و دزد را به سزاي عملش نرسانم كه تو اين حرفهاي بيهوده را به زبان مي آوري.

مرد صوفي گفت: نخست خويشتن را پاكيزه كن، سپس به پاك كردن ديگران بپرداز؛ و در آغاز حد خداوند را بر خود جاري ساز و آنگاه ديگري را حد بزن.

مأمون سخت برآشفت و رو به امام رضا عليه‌السلام كرد وگفت: چه سخنان بيهوده اي بر زبان مي راند. مي گويد چون حق وي از خمس و فيء دزديده شده، دزدي كرده است. آنگاه رو به صوفي كرده وگفت: به خدا سوگند كه دستت را قطع مي كنم. مرد صوفي گفت: چگونه مي تواني دست مرا قطع كني در حالي كه بنده من هستي؟

مأمون خشمگين و آشفته گشت وگفت: واي بر تو چگونه من بنده ي تو هستم؟ صوفي گفت: از آن جا كه مادرت را (كه كنيز بود) از مال مسلمانان خريده اند و تو بنده ي تمام مردم مشرق و مغربي و تا آنگاه كه مسلمانان تو را آزاد نكرده اند، بنده و عبد آنان هستي؛ و من تو را آزاد نكرده ام و تو با اين حال، خمس را برده اي و دزديده اي و نه به خاندان پيامبر حقي دادي و نه به من و نه به امثال من. اما جهت ديگر كه تو نمي تواني دست مرا قطع كني اين است كه انسان آلوده كي مي تواند ديگري را ا ز آلودگي و گناه پاك گرداند، بلكه اين كار را انسان پاك و پاكيزه مي تواند، انجام دهد.

دليل ديگر اينكه آن كس كه حد خداوند بر او واجب است چگونه مي تواند اقامه حد كند؛ تا آن كه نخست بر خود حد را جاري سازد. مگر نشنيده اي كه خداوند بزرگ مي فرمايد: (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (61) «آيا در حالي كتاب (قرآن) را مي خوانيد، مردم را به نيكي فرمان مي دهيد و خود را فراموش مي كنيد؟ آيا به عقل در نمي يابيد».

مأمون برآشفت و روي به امام رضا عليه‌السلام كرد وگفت: نظر شما درباره ي اين مرد و كردارش چيست؟ امام رضا عليه‌السلام فرمود: اينك اين مرد دلايلي آورده است، تو نيز جواب او را با دليل و برهان بده و او را قانع كن. (62)

و اين شيوه ي مردم باوري راستين است كه امام رضا عليه‌السلام مأمون را بدان فراخواند، و آن برخورد منطقي با مردم است نه برخورد براساس زورگويي و برتري طلبي.

## پاورقي

1. سوره هود (11): 75.

2. سوره شعراء(26): 109.

3. سوره طه (20): 1 و 2.

4. سوره ي توبه (9): 128.

5. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2/ ص 184.

6. بحارالانوار، ج 49/ ص 211.

7. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2/ ص 212؛ بحارالانوار، ج 49/ ص 36.

8. بحارالانوار، ج 49/ ص102.

9. اعراف (7): 32.

10. كشف الغمه في معرفه الأئمه، ج2/ ص 825.

11. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2/ ص 178.

12. مكارم الاخلاق/ ص 89؛ با تلخيص.

13. بحارالانوار، ج 49/ ص 100.

14. بحارالانوار، ج 49/ ص 100.

15. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2/ صص 182- 180.

16. همان/ ص 180.

17. مناقب آل ابي طالب، ج 4/ ص 363.

18. همان/ ص 300.

19. مناقب آل ابي طالب، ج 4/ ص 364.

20. همان/ ص 363.

21. به اين موضوع مهم و اساسي، بسياري از انديشمندان و بزرگان اشاره كرده اند، مراجعه شود به كتاب «اجتهاد و تقليد در فلسفه» اثر استاد علامه محمدرضا حكيمي/ ص 211 (مطلب سوم، ترجمه ي الهيات فلسفي)؛ همچنين مراجعه شود به نظر علامه محمد حسين طباطبايي (ره) (نظر ايشان دركتاب اجتهاد و تقليد در فلسفه- ذكر شده است) دركتاب «مجموعه مقالات»، علامه محمدحسين طباطبايي، ج 2/ صص 220-219.

22. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 1/ ص 154؛ بحارالانوار، ج 0 1/ ص 299؛ منتهي الأمال، ج 3/ ص 1683.

23. به دليل طولاني بودن اين جريان ها از نقل تمامي آن خودداري شد؛ ليكن به گوشه اي از اين مناظره در بخش آينده (نماز اول وقت و اهميت آن) اشاره رفته است.

24. طالبيين: ساداتي كه از نسل اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام يا از نسل برادران آن حضرت، جعفر و عقيل باشند.

25. ناسخ التواريخ، ج 14/ ص 68، «به نقل از بحارالانوار و خرايج راوندي»؛ منتهي الأمال، ج 3/ ص 1651.

26. به اين مناظرات در بخش پيشين «تهاجم فرهنگي» اشاره شد.

27. آوردن تمامي اين پرسشها و پاسخها از فراخور اين نوشته بيرون است.

28. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج ا/ ص 154؛ بحارالانوار؛ ج 10/ صي 299؛ منتهي الآمال، ج 3/ص 1701.

29. الكافي، ج 1/ ص 489؛ اعلام الوري/ صص 322 و 323؛ بحارالانوار، ج 49/ ص 135.

30. تاريخ نيشابور / ص 208.

31. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2/ صص 267-632؛ منتهي الأمال، ج 3/ صص 1828- 1735،الغدير، ج 2/ ص 409.

32. عيون اخبار ألرضا عليه‌السلام ، ج 2/ ص135؛ كشف الغمه، ج 2/ ص 827؛ بحارالانوار، ج 49/ ص 123.

33. زندگي سياسي امام رضا عليه‌السلام / ص 137؛ به نقل از «الصواعق المحرقه و نزهه المجالس».

34. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2/ص 236.

35. حجرات (49): 13.

36. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج2/ص 236.

37. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2/ ص 237.

38. هود (11): 45.

39. هود (11): 46.

40. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2/ ص 234.

41. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2/ ص 179.

42. بحارالانوار، ج 49/ ص100؛ معيارهاي اقتصادي در تعاليم رضوي/ ص 442.

43. اصول كافي، ج 4/ ص 52؛ معيارهاي اقتصادي در تعاليم رضوي/ ص 443.

44. مناقب آل ابي طالب، ج 4/ ص 362.

45. تاريخ نيشابور/ ص 210.

46. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج2/ ص 8.

47. الكافي، ج6/ ص 298.

48. الكافي، ج 5/ ص 288.

49. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2/ ص 241؛ معيارهاي اقتصادي در تعاليم رضوي/ ص 444.

50. الكافي، ج 8/ ص 230؛ الحياه، ج 1/ ص 450؛ معيارهاي اقتصادي در تعاليم رضوي ص249.

51. الكافي، ج 4/ ص 24.

52. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2/ ص 15.

53. بقره (2): 181.

54. الكافي، ج 7/ ص 16؛ معيارهاي اقتصادي در تعاليم رضوي/ ص 437.

55. تهذيب الاحكام، ج 7/ ص 77؛ استبصار/ ص 83، معيارهاي اقتصادي در تعاليم رضوي/ ص 429.

56. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2،/ ص 184.

57) الكافي، ج 5/ ص 111.

58. عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج 2/ ص 60 ا؛ بحارالانوار، ج 49/ ص 65 ا؛ معيارهاي اقتصادي در تعاليم رضوي/ ص 260.

59. انفال (8): 41.

60. حشر(59): 7.

61. بقره (2): 44.

62. بحارالانوار، ج49/ ص 288.

فهرست مطالب

[پيشگفتار 3](#_Toc13483617)

[سرشت هاي انساني 6](#_Toc13483618)

[مهمان نوازي 8](#_Toc13483619)

[آراستگي 10](#_Toc13483620)

[داناترين مردمان 13](#_Toc13483621)

[تهاجم فرهنگي 17](#_Toc13483622)

[نماز اول وقت و اهميت آن 22](#_Toc13483623)

[نماز عيد فطر 25](#_Toc13483624)

[سرگذشت شيفتگي 28](#_Toc13483625)

[راويان طلايي 34](#_Toc13483626)

[عمل، نه حرف 36](#_Toc13483627)

[با بينوايان 39](#_Toc13483628)

[حقوق كارگران 43](#_Toc13483629)

[برادري اسلامي 45](#_Toc13483630)

[ارزش انساني 47](#_Toc13483631)

[آزادي انساني 50](#_Toc13483632)

[مردم باوري راستين 52](#_Toc13483633)

[پاورقي 57](#_Toc13483634)